

سرمقاله

"پایان" عملیات نظامی در عراق، فریبکاری جدید دولت آمریکا!

... ۷ سال پیش، در شرایط شدت یابی رقابت‌های امپریالیستی در سطح جهان، امپریالیسم آمریکا تلاش نمود با تکیه بر قدرت برتر نظامی خود، حضور نظامی اش در چهار گوشه جهان را هر چه بیشتر گسترش بخشیده و با استقرار نیروهای نظامی اش در این یا آن منطقه، خود را برای نبرد‌های آینده آماده سازد. در چهارچوب پیشبرد این استراتژی بود که دولت آمریکا با دستاویز قرار دادن رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر به افغانستان و عراق حمله نموده و این کشورها را اشغال نمود. امپریالیسم آمریکا با توجه به بحران عمیقی که اقتصادش را فراگرفته بود و هم اکنون نیز در آن غوطه ور است، تلاش نمود با پیشبرد این استراتژی، بازارها و منابع طبیعی موجود در سطح جهان را تا جائی که می‌تواند به ضرر رقبای امپریالیست خود به زیر سلطه در آورد. تجاوز به عراق در چهارچوب پاسخ به این نیاز صورت گرفت... صفحه ۲

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



به گلگشت جوانان، یاد ما را زنده دارید ای رفیقان
که ما در ظلمت شب،
زیر بال وحشی خفاش خون آشام
نشاندیم این نگین صبح روشن را
به روی پایه انگشتر فردا.....

(محمد زهری)

کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در بستر کدام سیاست و نگاهی به خیزش انقلابی مردم

ایران پس از یک سال! (سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر در میز کتاب آمستردام)

...خیزش اخیر توده‌ها به مانند هر مساله عظیم اجتماعی دیگر، اپوزیسیون جمهوری اسلامی را نیز بطور طبیعی تکان داد و باعث ایجاد سوالات جدید و پاسخها و تحلیل‌های متفاوتی در میان طیف اپوزیسیون شد. از طیف سلطنت‌طلبان و سبزه‌های وابسته به نظام ارتجاعی حاکم و مجاهدین که بگذریم، این خیزش مسایل مبرمی همچون تعریف و تحلیل از جنبش عظیم توده‌ها و به این اعتبار چگونگی برخورد و حد شرکت نیروهای طیف مدعی سرنوینی جمهوری اسلامی در این جنبش را در مقابل همگان قرار داد و به این ترتیب ما شاهد شکل‌گیری و نضج‌یابی **دوشنبه و متدی برخورد** در ارتباط با تحلیل از خیزش اخیر بودیم... صفحه ۴

در صفحات دیگر

- گزارشی از فعالین چریک‌های فدایی خلق در انگلستان، استرالیا و اتریش ۸، ۱۲، ۱۵ و ۱۸
- معدنچیان به دام افتاده در شیلی ۱۵
- اسناد جنایات ارتش آمریکا در افغانستان ۱۶
- گزارشی از تظاهرات بر علیه حضور احمدی نژاد در نیویورک ۲۰

مصاحبه با یک جوان شرکت‌کننده در

خیزش توده‌ای اخیر!

...درگیری شدیدی بین رژیم و تظاهرکنندگان بوجود آمده بود که ما وقتی داشتیم از آن مسیر می‌گذشتیم مثل این بود که از یک میدان مین‌گذاری شده یا خط مقدم یک جبهه جنگ رد می‌شدیم. تمام بانکها را به آتش کشیده بودند، موتورهای ماموران رژیم همه روی پل سوخته بود و اینطرف و آنطرف افتاده بود. یک دیوار آجری بزرگ که قبل از تظاهرات وجود داشت، دیکه وجود نداشت، چون سلاح ما فقط سنگ بود و آجر. من با یک مأمور برخورد کردم که واقعا مثل دیوانه‌ها شده بود. جلوی من یک زن بود با کوشی موبایل و در حال فیلم برداری بود. من هم پشت او عکس می‌گرفتم. آن مأمور به حدی وحشیانه با اون زن برخورد کرد و دیوانه وار به او حمله برد که کوشی من ناخودآگاه و از ترس از دستم افتاد که با پا به زیر صندلی ماشین پرت اش کردم. صفحه ۹

مصاحبه با یک فعال کارگری (۳)

در ایران عیدی و پاداش مربوط به جامعه سرمایه‌داری نیست. در سفرنامه‌ها و خاطرات قدیمی نمونه‌های زیادی هست که پیشه‌وران و صنعتکاران شب عید به شاکردشان عیدی داده و به خانواده او سر می‌زدند. اما در زمان توسعه سرمایه‌داری در ایران عیدی و پاداش بخشی از دستمزد می‌گردد. تا قبل از اجرای قانون سهیم شدن کارگران در کارخانه، کارگران هر ساله مبلغی ناچیزی به عنوان عیدی دریافت می‌کردند. اما بعد از اجرای این طرح سرمایه‌دارها گفتند که کارگران هم صاحب کارخانه هستند دیگر عیدی معنی نمی‌دهد، چون آنان سود ویژه دریافت می‌کنند.

"پایان" عملیات نظامی

در عراق، فریکاری

جدید دولت آمریکا!



این سال ها با اشغال این کشور بر علیه مردم آن بجنگد توجه کنیم و اگر در نظر بگیریم که در این فاصله به گفته جو بایدن، معاون رئیس جمهور آمریکا، "بیش از یک میلیون سرباز آمریکایی" به عراق اعزام شده اند آن گاه می توانیم متوجه شویم که مصالح و منافی که آمریکا را به جنگ عراق و اشغال این کشور واداشت - جنگ ناعادلانه ای که اکنون دیگر حتی نیک کلگ، معاون نخست وزیر انگلستان هم آن را "غیر قانونی" اعلام می کند- آن قدر پابرجاست که به دولت آمریکا اجازه نخواهد داد که به این زودی ها از این کشور خارج شود.

۷ سال پیش، در شرایط شدت یابی رقابت های امپریالیستی در سطح جهان، امپریالیسم آمریکا تلاش نمود با تکیه بر قدرت برتر نظامی خود، حضور نظامی اش در چهار گوشه جهان را هر چه بیشتر گسترش بخشیده و با استقرار نیرو های نظامی اش در این یا آن منطقه، خود را برای نبرد های آینده آماده سازد. در چهارچوب پیشبرد این استراتژی بود که دولت آمریکا با دستاویز قرار دادن رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر - که همان طور که چریکهای فدائی خلق در همان زمان نشان دادند "بدون پوشش امنیتی محافل قدرتمندی در خود آمریکا" امکان پذیر نبود- به افغانستان و عراق حمله نموده و این کشور ها را اشغال نمود.

امپریالیسم آمریکا با توجه به بحران عمیقی که اقتصادش را فرا گرفته بود و هم اکنون نیز در آن غوطه ور است، تلاش نمود با پیشبرد این استراتژی، بازارها و منابع طبیعی موجود در سطح جهان را تا جائی که می تواند به ضرر رقبای امپریالیست خود به زیر سلطه خود در آورد. تجاوز به عراق در چهارچوب پاسخ به این نیاز صورت گرفت. توجه به نقش انحصاری ای که آمریکا پس از اشغال عراق در به اصطلاح بازسازی این کشور برای خود بدست آورد و چگونگی تاراج منابع نفت و گاز عراق از سوی شرکت های آمریکائی، خود موید این نظر می باشد.

بنابراین در شرایطی که آمریکا جهت مقابله با بحران های بزرگ اقتصادی اش و در این رابطه در صحنه رقابت با رقبایش در سطح جهانی چاره ای جز گسترش بازار ها و کسب مواد خام هر چه بیشتر و ارزان تر در مقابل خود نمی بیند و به هر وسیله ای متوسل می شود تا با گسترش سلطه امپریالیستی خود در جهت فائق آمدن بر بحران های اقتصادی موقعت خود را در رقابت با رقبایش در صحنه جهانی مستحکم تر نماید، پذیرش تبلیغات واهی مبنی بر "خروج از عراق" از طرف دولت آمریکا، ساده اندیشی

که کارشان پیشبرد برنامه هائی است که ارتش آمریکا در چهارچوب اشغال عراق به آن ها ارجاع نموده است. شرکت هائی مثل "بلک واترز" و "داین کورپ" که با استخدام مزدور، به کار کثیف کشتن مردم بی دفاع مشغولند. بنابراین در شرایط باقی ماندن ۵۰ هزار سرباز آمریکائی در عراق و در شرایطی که دو و یا سه برابر این تعداد هم از طریق شرکت های خصوصی هم اکنون برای ارتش آمریکا در عراق کار می کنند، ادعای "پایان رسمی عملیات نظامی آمریکا در عراق" حرف پوچی است که تنها به این دلیل طرح شده است که دولت آمریکا جهت فریب افکار عمومی به اشاعه چنین دروغی نیازمند می باشد. در این جا باید به این نکته هم توجه کرد که توسل به چنین دروغی خود نشان می دهد که افکار عمومی شدیداً مخالف این جنگ تجاوزگرانه آمریکا بر علیه مردم عراق می باشد که در طی آن بنا به گزارش صدای آمریکا تاکنون "بیش از صد هزار غیرنظامی عراقی" کشته شده اند(۲).

با تکیه بر واقعیات فوق میتوان دید که اگر رئیس جمهور آمریکا خروج بخشی از سربازان این کشور از عراق را با فریب کاری به حساب "پایان عملیات نظامی" این کشور در عراق بگذارد و یا روزی صد بار وعده دهد "که تمامی نیرو های این کشور را تا پایان سال ۲۰۱۱ از عراق خارج خواهد ساخت"، و اگر ماشین تبلیغاتی این کشور هر روز و به شکل های مختلف چنین دروغ های مردم فریبی را پخش کند، باز هم هیچ تغییری در واقعیت موجود داده نخواهد شد؛ در این واقعیت که امپریالیسم آمریکا عراق را اشغال نموده تا آن جا را به پایگاهی استراتژیک برای گسترش سلطه اش در منطقه تبدیل نماید. اگر به دلائلی که باعث شد که ۷ سال پیش امپریالیسم آمریکا به عراق لشکر کشی کرده و در تمام

رئیس جمهور آمریکا روز ۳۱ آگوست طی سخنانی در کاخ سفید که از طریق رسانه های مختلف در سراسر آمریکا پخش می شد، پایان رسمی عملیات نظامی در عراق را اعلام نمود. البته او توضیح نداد که چرا علیرغم ادعای جورج بوش(۱)، رئیس جمهور سابق آمریکا مبنی بر "پایان جنگ با عراق" در ماه مه سال ۲۰۰۳، این جنگ ۷ سال است که ادامه یافته و در این فاصله به گزارش ارتش آمریکا حدود ۴۴۰۰ سرباز آمریکایی در آن کشته شده اند.

اواما رئیس جمهور آمریکا در شرایطی ادعای پایان رسمی عملیات نظامی آمریکا در عراق را اعلام می کند که بنا به گفته وزارت دفاع آمریکا قرار است ۵۰ هزار سرباز آمریکائی در آن جا باقی بمانند. یک ارتش ۵۰ هزار نفره! دستگاه های تبلیغاتی آمریکا این ارتش ۵۰ هزار نفره را که قرار است از این به بعد "تنها در صورت درخواست و در صورت لزوم" و صد البته "همراه با نیروهای عراقی" در عملیات نظامی شرکت کنند آن قدر کوچک جلوه می دهند که کسی نتواند با تکیه بر حضور آن ها در عراق از تداوم اشغال عراق و جنگ "غیر قانونی" آمریکا در این کشور صحبت کند. به همین منظور هم تبلیغات دولت آمریکا تاکید می کند که نقش نیرو های نظامی آمریکا در عراق عمدتاً آموزش به نیروهای عراقی و مشاوره در باره "جنگ" خواهد بود.

اما صرف نظر از همه تبلیغات، خود این واقعیت که هنوز ۵۰ هزار سرباز آمریکائی در عراق باقی می ماندن نشان می دهد که تبلیغات دولت آمریکا مبنی بر خروج از عراق، فریبکاری ای بیش نیست. از طرف دیگر این امر پوشیده ای نیست که شرکت های بزرگی که کارشان سرویس دادن به ارتش آمریکا می باشد، خود بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار مزدور در عراق دارند. آن ها مزدورانی هستند

محض بوده و هر کس که چنین دروغی را بپذیرد تنها نشان می دهد که ۷ سال پس از اشغال عراق هنوز قادر به درک دلایل واقعی این اشغال نشده است.

اگر دلایل واقعی اشغال عراق مورد توجه قرار گیرند آن گاه روشن می شود که آن منافع و مصالحی که علیرغم مخالفت آشکار افکار عمومی، هیئت حاکمه آمریکا را بر آن داشت تا در طی ۷ سال یک میلیون سرباز آمریکائی را به جنگ عراق گسیل نماید، منافع و مصالحی نیستند که اکنون دیگر برای آمریکا مطرح نباشند و همین واقعیت اجازه نخواهد داد که ارتش آمریکا عراق را حقیقتاً ترک نماید. در جهانی که به قول لنین، اندیشمندان و رهبر کبیر کارگران، "سیاست استعماری کشور های سرمایه داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ما به پایان رسانده است" و کل مناطق دنیا بین انحصارات بزرگ سرمایه داری تقسیم شده و به همین دلیل هم امپریالیسم یعنی مبارزه بی وقفه "دولت های بزرگ برای تقسیم و تجدید تقسیم جهان"، اگر شاهد سیاست های اشغالگرانه قدرت های بزرگ و از جمله آمریکا نباشیم تعجب برانگیز خواهد بود. واقعیت این است که تا سلطه امپریالیستی در جهان برقرار است، هر روز شاهد تجاوز

منظمی به این یا آن کشور خواهیم بود، و داستان جنگ در عراق و افغانستان به شکل دیگری تکرار خواهد شد.

در شرایطی که آمریکا جهت مقابله با بحران های بزرگ اقتصادی اش و در این رابطه در صحنه رقابت با رقبایش در سطح جهانی چاره ای جز گسترش بازار ها و کسب مواد خام هر چه بیشتر و ارزان تر در مقابل خود نمی بیند و به هر وسیله ای متوسل می شود تا با گسترش سلطه امپریالیستی خود در جهت فائق آمدن بر بحران های اقتصادی موقعیت خود را در رقابت با رقبایش در صحنه جهانی مستحکم تر نماید، پذیرش تبلیغات واهی مبنی بر "خروج از عراق" از طرف دولت آمریکا، ساده اندیشی محض بوده و هر کس که چنین دروغی را بپذیرد تنها نشان می دهد که ۷ سال پس از اشغال عراق هنوز قادر به درک دلایل واقعی این اشغال نشده است.

بر اساس آن چه که گفته شد، واقعیات کنونی، در مقابل نیرو های پیشرو این وظیفه را قرار می دهد که نه تنها دروغ های بیشرمانه ماشین تبلیغاتی قدرت های بزرگ امپریالیستی از جمله دولت آمریکا مبنی بر پایان جنگ در عراق و خروج از این کشور را بطور همه جانبه افشاء نمایند بلکه به توضیح دلایل واقعی اشغال عراق به توده

های ستمدیده در آمریکا و عراق و نه تنها در این دو کشور بلکه در سراسر جهان بپردازند. هر چه آگاهی انقلابی توده ها افزایش یابد آن ها هر چه بیشتر آماده خواهند شد تا در صفی واحد بر علیه سلطه جهانی امپریالیسم مبارزه نموده و این "سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مستی کشور های "پیشرو" بر اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان" (۳) را در آتش انقلاب خود بسوزانند. تنها با نابودی این سیستم ظالمانه است که کارگران و توده های ستمدیده به آزادی دست یافته و امکان می یابند جهانی آزاد و عاری از ستم بر پا سازند.

۱- جورج بوش در سخنرانی ای که بر روی عرشه ناو جنگی ابراهام لینکلن در ماه مه ۲۰۰۳ تحت عنوان "ماموریت انجام گرفت" انجام داد، ادعا کرد که جنگ با عراق پایان یافته است.

۲- وزارت بهداشت و پزشکی قانونی عراق تعداد کشته شدگان عراقی را دو و نیم میلیون نفر گزارش داده است.

۳- رساله "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" اثر لنین.

گزارشی از تظاهرات علیه احمدی نژاد از صفحه ۱۹

کردن دو کامیون بزرگ در روبروی هم خیابان را کاملاً مسدود کرده بودند. با وجود این که تمام خیابان ها در کنترل پلیس بود سعی کردیم به منطقه هتل نزدیک شویم. در سر یک چهار راه، در فاصله کمتر از ۲۰۰ متری هتل قرار داشتیم که ناکهان پلیس یکی از رفقا را متوقف کرد و او را در انظار عمومی با خشونت مورد بازرسی بدنی قرار داد ولی چون دلیلی برای دستگیری وی پیدا نکرد بعد از گرفتن مشخصات کامل او، وی را رها کرد. اما لحظه ای نگذشته بود که ما خود را دوباره در محاصره ده ها پلیس یافتیم که از هر طرف به رفقا حمله کردند و این بار حدود ۹ نفر از رفقا را با خشونت تمام هل داده و در کنار دیوار قرار دادند و به بازرسی بدنی همگی آن ها پرداختند. تمام تلاششان آن بود که بفهمند ما در منطقه هتل چه کار داریم و چه برنامه ای را قرار است به پیش ببریم! عده زیادی از کسانی که در طول روز در تظاهرات بودند و به طرف هتل آمده بودند، در یک طرف دیگر چهار راه مضطربانه شاهد این صحنه ها بودند و محل خود را ترک نمی کردند. در پاسخ به اعتراض ما، یکی از مسئولین پلیس هانی که ما را متوقف و بازرسی کرده بود توضیح داد که در مقابل حفاظت از احمدی نژاد و ایادیش مسئولیت دارد و دارد به "وظیفه" خود عمل میکند! پلیس قصد داشت تا یکی از رفقا (همان رفیق اولی) را این بار دستگیر نموده و با خود ببرد. این موضوع با اعتراض بقیه روبرو شد و در نهایت بدون ارائه هیچگونه دلیلی رفیق مذکور را جریمه کرده و قرار شد وی چند روز بعد در دادگاه حاضر شود و گر نه حکم جلب و دستگیری او صادر خواهد شد.

آزادی همه رفقا باعث شور و شوق حاضرین در خیابان شد. در عین حالی که این دستگیری موقت و بازرسی بدنی در جریان بود، سه تن دیگر از رفقای ما توانسته بودند از حصار حفاظتی پلیس عبور کرده و خودشان را تا به جلوی درب ورودی هتل برسانند. جانی که هیچ تظاهر کننده دیگری وجود نداشت و فقط مامورین لباس شخصی پلیس نیویورک و محافظین ریش رها کرده احمدی نژاد در گوشه و کنار در های بزرگ هتل ایستاده بودند. تصمیم این سه رفیق این بود که به محض ورود احمدی نژاد و ایادی اش به محل هتل، در حضور خبرنگاران، بر علیه او شعار بدهند و به این ترتیب نفرت مردم ایران از رژیم دارو شکنجه حاکم بر ایران را هر چه بیشتر به نمایش بگذارند. اما خیلی زود معلوم شد که محافظین اصلی احمدی نژاد از ترس عکس العمل تظاهر کنندگان مستقر در آن طرف خیابان، وی را از درب آشپزخانه که در پشت ساختمان قرار داشت به داخل هتل برده بودند که این خود فصاحت و هراس احمدی نژاد مزدور و همراهانش را بیش از پیش عیان کرد. این سه رفیق با مشاهده ایرانیان خود فروخته ای که به ضیافت شام ننکین احمدی نژادی میرفتند شروع به شعار دادن کرده و فریاد می زدند "ای مزدور، ننکت باد"، "حکم بر جمهوری اسلامی". این خود فروختگان با پذیرش دعوت به شام جمهوری اسلامی در واقع حمایت شان را از جلادان حاکم بر کشور به نمایش می گذاشتند. صدای شعار های آن رفقا از آن طرف خیابان به گوش ما میرسید. بالا رفتن صدای شعار رفقا، پلیس که نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از نزدیک شدن معترضین به هتل انجام داده بود متوجه شد که غافل گیر شده و در نتیجه به رفقای جلوی هتل حمله کرد و آن ها را از محوطه هتل دور نمود.

تظاهرات در اعتراض به حضور احمدی نژاد در نیویورک حرکت بسیار موفقیت آمیزی بود که دستاوردهای بسیار پر ارزشی داشت. این آکسیون مبارزاتی، نمادی از گستردگی نفرت مردم در بند ایران از کلیت رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت اتحاد عمل هر چه بیشتر نیروهای انقلابی بود و نشان داد که همه نیروهای انقلابی و مبارز باید با تمام قوا در جهت ارتقای مبارزات جاری و افشای هر چه بیشتر چهره کریمه رژیم جمهوری اسلامی تأثیر گذار تر باشند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا
۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰

کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در بستر کدام سیاست.

نگاهی به خیزش انقلابی مردم ایران پس از یک سال!

در تاریخ ۱۱ و ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰ به دعوت "میز کتاب" آمستردام، یک جلسه سخنرانی و بحث آزاد با عنوان فوق، در محل میز کتاب برگزار شد. در این نشست، نمایندگان چریکهای فدایی خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، اتحاد فداییان کمونیست، حزب کار ایران (توفان) و شورای سوسیالیستهای مسلمان شرکت داشتند و سخنرانان در مدت ۲ روز ضمن طرح دیدگاه های خود به پرسشهای حاضرین در جلسه نیز پاسخ دادند. آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر از طرف چریکهای فدایی خلق ایران در این جلسه می باشد که برای اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" در اینجا درج می گردد.

نتیجه مجبورند با دروغگویی و دناوت تمام به حربه "من که زندانبان نبودم" و "دولت بی اطلاع!!! بوده" و ... چنگ بزنند، و می کوشند تا با کمک جیره خوارانی نظیر دار و دسته فرخ نگهدار و اصلاح طلبان حکومتی تقصیر این جنایت فاشیستی را صرفا به گردن آمر رسمی جنایت یعنی خمینی جلاد بیاندازند و دستان خون آلود و نقش خود به مثابه یکی از تصمیم گیرندگان و عاملان این فاجعه را در انظار توده ها بپوشانند. (در این رابطه نظر رفقا و دوستان رو به پاسخ موسوی تبهکار در دانشگاه بابل به سوال یکی از دانشجویان جلب می کنم که هنگامی که از او در مورد قتل عام سال ۶۷ در زمان نخست وزیریش پرسید بیشرمانه مدعی شد که او "زندانبان" نبوده و به این ترتیب نباید در مورد این جنایت تاریخی در زمان صدارتش مورد سوال قرار بگیرد! و به این ترتیب اوج ماهیت ضد خلقی خود را به نمایش گذارد) درست به همین دلیل است که با وجود گذشت بیش از ۲ دهه از این جنایت، پاسخ به این سوال که کدام دلایل مشخص سیاسی - اقتصادی و چه نیازی حکومت را به ارتکاب به چنین جنایتی واداشت و اصولا فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در خدمت به پیشبرد چه اهداف مادی و منافع مشخص طبقاتی صورت گرفت از یک اهمیت خاص مبارزاتی بویژه در نزد نسل جوانی برخوردار است که در ادامه راه و آرمانهای بخون خفتگان قتل عام سال ۶۷ در یکسال اخیر زمین را در زیر پای سران جنایتکار جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته ای لرزاندند و ناقوس مرگ محتوم آنها را به صدا درآوردند.

واقعیت این است که در مقطع قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ رژیم جمهوری اسلامی که تا آن زمان به مدت ۸ سال مردم ما را گوشت دم توپ یک جنگ امپریالیستی و ارتجاعی با عراق کرده بود، بدلیل رشد انفجار آمیز نارضایتی توده ها بر علیه جنگ و نابسامانیهای موجود و آگاهی به عدم قدرت بسیج ماشین جنگی اش برای تداوم جنگ، مجبور شده بود تا "جام زهر" را نوشیده و به شکل فضاخت باری به پایان جنگ رضایت دهد. در آن شرایط، دیکتاتوری حاکم که تمامی مطالبات توده ها و اداره امور جامعه را با "جنگ" و مسایل آن سازمان داده بود به شدت از اوج گیری خشم توده ها و سرریز شدن آن بخاطر مصایب اقتصادی - اجتماعی هلاکت بار ناشی از جنگ و بالنتیجه تعمیق و رادیکالیزه شدن جنبش توده ای بیمناک بود. از سوی دیگر سران حکومت همانطور که خود اعتراف می کردند با اعلام "دوره بازسازی" پس از جنگ در صدد ایجاد تسهیلات هر چه بیشتر برای تامین امنیت به منظور سرمایه گذاری انحصارات و کمپانیهای امپریالیستی ای بودند که برای غارت هر چه فروتر کارگران و خلعهای تحت ستم و منابع آنان دندان تیز کرده بودند. در نتیجه، "پاکسازی" زندانها - بویژه در شرایط رشد مقاومت زنان و مردان دربند که پس از پایان دوره تواب سازی هر روز بر ابعاد مبارزات و مقاومتها آنها در سیاهچالها افزوده می شد- یکی از گامهای اساسی مورد نیاز رژیم به منظور "بازسازی" نظام ارتجاعی سرمایه داری در شرایط پس از جنگ بود. با توجه به این نیاز نظام ارتجاعی بود که

با درود به همه دوستان و رفقای حاضر در جلسه، و با تشکر از رفقای میز کتاب برای این که با زحماتشون امکان برگزاری چنین جلسه ای رو فراهم کردند اجازه بدین در ابتدا یاد و خاطره سترگ هزاران تن از زندانیان سیاسی مبارز و بویژه کمونیستهایی رو که در جریان قتل عام تابستان سال ۶۷ توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی اعدام شدند و جانسون رو در راه آزادی و بهروزی مردم ایران فدا کردند یکبار دیگر گرمی داریم. و بر تداوم راه و حقانیت تاریخی آرمانهای آن عزیزان تاکید کنیم. بدون شک درخت تنومند انقلاب رهایی بخش مردم ما بدون مبارزات و فداکاریهای های عزیزان آن نسل خونین به پاخاسته هیچگاه از چنین طراوت و هیبتی که در جریان خیزش توده ای اخیر دیدیم برخوردار نبود.

بدون شک تاریخ حیات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مشحون از جنایات گوناگون بر علیه کارگران و خلعهای تحت ستم ماست. اما قتل عام هزاران تن از زنان و مردان ما در یک فاصله کوتاه در آن تابستان خونین یکی از برجسته ترین آن جنایات ضد خلقی ست. در جریان این جنایت از پیش سازماندهی شده به فرمان خمینی جلاد، کاربدستان حکومت با گسیل "هیات های مرگ" به سیاهچالها با قاطعیت و شقاوت تمام، یک حمام خون بزرگ برآه انداختند. در این کشتار نه تنها هزاران تن از جوانان اسیر و دریند، حتی آنها که دوره محکومیتشان تمام شده بود به تیغ جلاد سپرده شدند، بلکه دامنه قتل عام به خارج از زندانها هم کشیده شد. تعداد زیادی از زندانیان سابق نیز که ظاهرا آزاد شده بودند، پیشمرگانی که با دریافت امان نامه به زندگی عادی خود مشغول بودند، از خانه و خیابان و محل های کار ربوده شده و به کام مرگ فرستاده شدند. دژخیمان جمهوری اسلامی حتی جایی که جوخه های اعدام و چوبه های دار پاسخگوی انبوه زندانیان نبود، با آتش زدن زندان و سوزاندن زندانیان (زنداد رشت) و بکارگیری شیوه های غیر قابل تصور دیگر چنان جنایاتی را آفریدند و "گورستانها چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است....." (به قول شاعر مردم، زنده یاد احمد شاملو). این جنایات وحشیانه در آن زمان با سکوت بیشرمانه و کامل رسانه های امپریالیستی و مرتجعین رنگارنگ روبرو شد و نشان داده شد که شعارهای سرمایه داران جهانی در باصطلاح دفاع از "حقوق بشر" و "دمکراسی" تاچه حد فریبکارانه است و آنها برای حفظ نظام وابسته و ارتجاعی خویش در ایران از هیچ رذالتی فروگزاری نمی کنند.

اکنون با وجود گذشت ۲۲ سال از آن جنایت تاریخی، (بربستر مبارزات و افشاگریهای خانواده های آن جان باختگان و نیروهای انقلابی) برغم تصور حاکمین، ننگ آن جنایت از حافظه تاریخی توده ها پاک نشده است. برعکس سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بویژه اصلاح طلبان حکومتی به طور فزاینده با پرسشهای نسل جوان مبارزی روبرو هستند که در زمان ارتکاب این جنایت یا کودکی بیش نبوده اند و یا هنوز بدنیا نیامده بودند. در

سال ۶۷ در چارچوب خود نظام حاکم آفریده شده بودند را به لحاظ مبارزاتی پروراند و به جلوی صحنه راند. دختران و پسران جوانی که با دلاوریها و فداکاریهایشان قدرقدرتی دیکتاتوری حاکم را به

اکنون با وجود گذشت ۲۲ سال از آن جنایت تاریخی، (بربستر مبارزات و افشاگریهای خانواده های آن جان باختگان و نیروهای انقلابی) برغم تصور حاکمین، ننگ آن جنایت از حافظه تاریخی توده ها پاک نشده است. برعکس سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بویژه اصلاح طلبان حکومتی به طور فزاینده با پرستشهای نسل جوان مبارزی روبرو هستند که در زمان ارتکاب این جنایت یا کودکی بیش نبوده اند و یا هنوز بدنیا نیامده بودند. در نتیجه مجبورند با دروغگویی و دنائت تمام به حربه "من که زندانیان نبودم" و "دولت بی اطلاع!!! بوده" و ... جنگ بزنند، و می کوشند تا با کمک جیره خوارانی نظیر دار و دسته فرخ نگهدار و اصلاح طلبان حکومتی تقصیر این جنایت فاشیستی را صرفا به گردن آمر رسمی جنایت یعنی خمینی حلال بیاندازند و دستان خون آلود و نقش خود به مثابه یکی از تصمیم گیرندگان و عاملان این فاجعه را در انظار توده ها پنهانند.

سخره گرفتند. نسلی که بخش کوچکی از فداکاریها و دلاوریهایشان در برخورد با مزدوران رژیم را در خیابانها دیدیم. به جرات می توان گفت که اگر نسل کشی وحشیانه نسل انقلابی سال ۶۷ به منظور پایان دادن به یک دوره از مصافهای انقلابی بین خلق و ضد خلق صورت نگرفته بود، عروج نسل جدید جوانان انقلابی در صحنه جامعه نویدگر آغاز یک دوران پر تلاطم تر و امیدوار کننده تر مبارزاتی می شد. نسل انقلابی ای که با ترنم دوباره آهنگ "سر اومد زمستون" خود پیش از هر چیز ناقوس مرگ تمامی تلاشهای دستگاه های گفتمان سازی و تولید اندیشه مرتجعین حاکم را به صدا درآوردند. همان دستگاه هائی که در سالهای اخیر از باصطلاح "ناامیدی" و "فقدان آرمان" در نزد این نسل و "بی علافگی" آنان به "انقلاب" و به مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه داد سخن می دادند.

خیزش اخیر توده ها به مانند هر مساله عظیم اجتماعی دیگر، اپوزیسیون جمهوری اسلامی را نیز بطور طبیعی تکان داد و باعث ایجاد سوالات جدید و پاسخها و تحلیل های متفاوتی در میان طیف اپوزیسیون شد. از طیف سلطنت طلبان و سبزه های وابسته به نظام ارتجاعی حاکم و مجاهدین که بگذریم، این خیزش مسایل مبرمی همچون تعریف و تحلیل از جنبش عظیم توده ها و به این اعتبار چگونگی برخورد و حد شرکت نیروهای طیف مدعی سرنگونی جمهوری اسلامی در این جنبش را در مقابل همگان قرار داد و به این ترتیب ما شاهد شکل گیری و نضج یابی دو شیوه و مند برخورد در ارتباط با تحلیل از خیزش اخیر بودیم.

از یک سو جریانات و افرادی هستند که رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر جنبش توده ها را می پذیرند. یعنی کارشان را از آنجا شروع میکنند که تبلیغات رژیم و حامیانش تمام کرده اند. بخشی از نیروهای این طیف خیزش میلیونی توده ها را زانده صف بندی دو جناح مختلف هیات حاکمه جمهوری اسلامی جلوه داده و با تاکید بر ماهیت بورژوازی هر دو این جناح ها آن را "ارتجاعی" خواندند. در حقیقت، آنها مدعی شدند که یکی از عظیم ترین خیزش های اجتماعی در طول حیات جمهوری اسلامی ربطی به منافع توده ها ندارد. مدافعین این تفکر، با استناد به برخی صدهائی که از درون خود جامعه تحت سلطه ما بلند می شد، حتی به استدلال این چنینی نیز متوسل می شدند که گویا تحولات جاری انعکاس نبرد بین "آقا زاده های" وابسته به جناح های مختلف و بطور مشخص وابستگان خامنه ای و رفسنجانی ست که برای تعیین جانشین

گردانندگان رژیم از هر دو جناح باصطلاح محافظه کار و معتدل، چاره را در قتل عام مبارزین در بند یافتند و کوشیدند تا با ایجاد فضای مرگ و رعب و وحشت در جامعه در جلوی مبارزات رشد یابنده توده ها سد بزرگی را ایجاد کرده و زمینه را برای پیشبرد برنامه های استثمار گرانه و ظالمانه نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هر چه بیشتر آماده کنند. سران جمهوری اسلامی با این شقاوت کوشیدند تا با نابودی فیزیکی نسلی از جوانان مبارز پرورده شده در جریان قیام و حل مساله زندانیان سیاسی به خیال خام خود به جنبش توده ها پایان دهند و سکوت گورستان را در جامعه تحت سلطه ما برقرار سازند. قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ با چنین اهدافی صورت گرفت.

بدون شک این جنایت دولتی یک ضربه محکم به جنبش انقلابی توده های مبارز ما بود. اما واقعیت این است که تصور سران جمهوری اسلامی مبنی بر درهم شکستن مبارزات توده ها و رویای برقراری "جزیره ثبات" از طریق کشتار و سرکوب مردم تصویری بی پایه و پوچ بود. این درست است که اعمال دیکتاتوری و سرکوب طبقات ستمکش توسط طبقات استثمارگر حاکم ممکن است مبارزه حق خواهانه استثمارشوندگان را کند و یا تضعیف سازد اما از آنجا که نیروی محرکه مبارزات توده ها همانا رشد دائم التزاید تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ما ست چیزی نگذشت که سیاهچالهای خالی رژیم جمهوری اسلامی از نسل جدیدی از زندانیان سیاسی پر شد و موج نوینی از شورشها و مبارزات توده ای گریبان دیکتاتوری حاکم را گرفت. شورشهای توده ای زحمتکشان در اسلامشهر، اراک، قزوین، مشهد و شیراز و اعتصابات دلیرانه کارگران شرکت نفت و کفش ملی و ... به تشدید مبارزه در سطح جامعه منجر شد و سرانجام تداوم مبارزات مردم بویژه نسل جوانی که جای مبارزین قتل عام شده سال ۶۷ را گرفته بود، بر بستر بحرانهای دائم التزاید اقتصادی-سیاسی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و مصالح این نظام چه در صحنه بین المللی و چه در صحنه داخلی منجر به ایجاد تغییراتی در سطح هیات حاکم جمهوری اسلامی و روی کار آوردن خاتمی فریبکار و دار و دسته اش زیر نام "اصلاح طلبان" در ایران شد که می کوشیدند با حمایت آشکار و وسیع امپریالیستها عمر نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی را هر چه درازتر سازند. اما قیام دانشجویی - مردمی سال ۱۳۷۸ و سرکوب وحشیانه و خونین آن توسط دولت خاتمی فریبکار، شکست این پروژه و رسوایی افسانه اصلاح طلبی در چارچوب یک دیکتاتوری مطلق العنان به مثابه روینای ذاتی نظام سرمایه داری ایران را به نمایش گذارد و بار دیگر پژواک گر آرمانهای حق طلبانه و راه انقلابی بخون خفتگان جاوید سال ۶۷ برای سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و دمکراسی در جامعه تحت سلطه ما شد.

اکنون در شرایطی که بیش از ۲ دهه از این جنایت خونین می گذرد ما شاهدیم که در یکسال گذشته موج نوین ولی بزرگتری از انفجار مبارزات حق خواهانه توده ها، با استفاده از فرصتی که فضای انتخاباتی جمهوری اسلامی در سطح جامعه موجد آن شد جامعه تحت سلطه ما را درنوردید. این جنبش عظیم باعث تکانهای عظیم در جامعه ما شد که در طول ۳۰ سال گذشته بی سابقه بود. میلیونها تن از مردم تحت ستم به خیابانها ریختند و با مارچ شور انگیز و شعارها و اقدامات مبارزاتی رادیکال خود در طول قریب به یکسال خواب خوش را از سران حکومت ربودند و صدای خرد شدن استخوانهای فرتوت این رژیم استثمارگر و سرکوبگر را به گوش همگان رساندند. این خیزش عظیم قبل ازهرچیز تحولات جاری در اعماق جامعه تحت سلطه ما را به نمایش گذارد و یک نسل جدید از جوانان مبارز و انقلابی که به تدریج پس از قتل عام

الف) مساله قابل شدن رهبری اصلاح طلبان حکومتی و بطور مشخص دار و دسته موسوی بر جنبش توده ها.

این خیزش عظیم قبل از هر چیز یک نسل جدید از جوانان مبارز و انقلابی که به تدریج پس از قتل عام سال ۶۷ در چارچوب خود نظام حاکم آفریده شده بودند را به لحاظ مبارزاتی پروراند و به جلوی صحنه راند. دختران و پسران جوانی که با دلاوریها و فداکاریهایشان قدر قدرتی دیکتاتوری حاکم را به سخره گرفتند. نسلی که بخش کوچکی از فداکارها و دلاوریهایشان در برخورد با مزدوران رژیم را در خیابانها دیدیم. به جرات می توان گفت که اگر نسل کنشی وحشیانه نسل انقلابی سال ۶۷ به منظور پایان دادن به یک دوره از مصافهای انقلابی بین خلق و ضد خلق صورت نگرفته بود، عروج نسل جدید جوانان انقلابی در صحنه جامعه نویدگر آغاز یک دوران پر تلاطم تر و امیدوار کننده تر مبارزاتی می شد. نسل انقلابی ای که با ترنم دوباره آهنگ "سر اومد زمستون" خود پیش از هر چیز نافوس مرگ تمامی تلاشهای دستگاه های گفتمان سازی و تولید اندیشه مرتجعین حاکم را به صدا درآوردند. همان دستگاه هایی که در سالهای اخیر از باصطلاح "نامیدی" و "فقدان آرمان" در نزد این نسل و "بی علاقگی" آنان به "انقلاب" و به مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه داد سخن می دادند.

یکی از تمهای تبلیغاتی بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی بویژه در خارج کشور اشاعه این توهم بوده که جنبش عظیم توده ها که به بهانه تقلب در انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد به طور متشکل و یک پارچه تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی یعنی دار و دسته موسوی-کروبی و با خواست حداکثر ابطال نتایج انتخابات تقلبی ریاست جمهوری حرکت کرده است. این ادعا در شرایطی مطرح می شه که اولاً حتی خود اصلاح طلبان از خاتمی و موسوی گرفته تا سایر احزاب باصطلاح اصلاح طلب بارها در جریان این خیزش با استیصال فریاد زده اند که این جنبش "خود جوشه" و ما "رهبر" این جنبش نیستیم. جدا از موسوی و خاتمی، محسن آرمین از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با صراحت در این زمینه گفته است که اعتراضات بعد از انتخابات ۲۲ خرداد حرکاتی "خود جوش" و بدون "سازماندهی" بوده است و نباید آنها را به حساب "تصمیمات و طراحی های این یا آن حزب" اصلاح طلب گذاشت. او در مصاحبه با نشریه اعتماد می گوید "نه در مورد شعارها و نه در مورد حضور مردم در خیابان ها احزاب اصلاح طلب هیچ نقش جدی نداشته اند" در ثانی اگر همین ادعا رو بخوایم بر بستر پراتیک اتفاق افتاده در جریان خیزش اخیر بررسی کنیم آیا نباید از کسانی که چه بخاطر تعلق خاطر و طرفداری از "رهبری" موسوی-کروبی بر جنبش توده ها و چه بخاطر ضدیت با آنها و ارتجاعی خوندن جنبش این ادعا را پایه حرکت خودشون قرار دادن بپرسیم که مگر شرط اصلی رابطه بین رهبران یک جنبش با رهبری شوندگان، همانا تبعیت رهبری شوندگان از شعارها و رهنمودهای رهبری و از آن مهتمتر اجرای آن رهنمودها در صحنه عمل نیست؟ اگر این واقعیت بدیهی رو بپذیریم اون موقع باید پرسید این چه جور رهبری است که بارها و بارها با استیصال به دنبال توده ها می دود و اطلاعیه صادر می کند که "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر" و خود را پیرو و متعهد به "ولایت فقیه" و بازگشت به دوران طلایی خمینی جلاد معرفی می کند و از آنها می خواهد که شعارهای ساختار شکنانه ندهند ولی توده های تحت رهبری او با فریادهای مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر اصل ولایت فقیه پاسخ این رهنمود را می دهند و با هلهله و شادی عکسهای خمینی و خامنه ای را می سوزانند؟ این چه رهبری ایست که رهنمود می دهد "نیروهای "بسیجی"، "پاسدار" و "ارتشی"، "برادران" ما هستند و در مذمت "فهر و خشونت" اطلاعیه صادر می کند در حالی که توده ها با حمله و خلع سلاح آنها و آتش زدن قرارگاه های این مزدوران به ندای باصطلاح رهبری خود "لیک" می گویند؟ و بالاخره این چه رهبری

پس از خامنه ای به جان هم افتاده اند! یکی از تأکیدات این گروه این بود که طبقه کارگر ایران هم آگاهانه با فهم ماهیت ارتجاعی این جنبش برای آن که همچون دوران قیام به بورژوازی سواری ندهد اصولاً در این جنبش ارتجاعی شرکت نکرده است!

در واقع نیروهایی که به این شیوه با جنبش توده ای اخیر برخورد می کنند، نقطه عزیمت خود را بر ادعاهای بوقهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی و امپریالیستها قرار داده اند و با قبول تبلیغاتی، که رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر این خیزش را تبلیغ می کرد کارشان را پیش می بردند. بدیهی ست که با قبول چنین تحلیلی دیگر نه تنها ضرورتی برای شرکت نیروهای متعلق به تفکر فوق در این جنبش که ارتجاعی خوانده می شد وجود نداشت بلکه تلاش مدافعی این تفکر بر تحریم جنبش انقلابی و هر حرکت مبارزاتی ای استوار می شد که در حمایت از خیزش توده ها در خارج کشور سازمان می یافت.

در این میان نیروهای دیگری هم موجود می باشند که همواره روی مرز بین انقلاب و ضد انقلاب حرکت کرده اند. در اینجا نیز آنها در حالی که خود را متعلق به سبزها نمی دانند و حتی ادعای چپ بودن دارند ولی درست مانند گروه اول ادعای رهبری دار و دسته موسوی بر جنبش توده ای را پذیرفته اند. این نیروها با توجیهاتی نظیر این که حرکت تحت رهبری اصلاح طلبان حکومتی، جنبش توده هاست و مردم تحت رهبری موسوی و کروبی بر علیه دیکتاتوری به میدان آمده اند، دنباله روی خود از اصلاح طلبان حکومتی را تئوریزه کرده و به بهانه های مختلف زیر پرچم کروبی و موسوی سینه می زنند. این دسته هرچند شعارهای متفاوت از سبزها مطرح می کنند، ولی به انحاء مختلف با شعار نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته که خواست قلبی اصلی توده هاست مخالفت می کنند. ویژگی مشترک همه این جریانها همانا این نکته اساسی ست که آنها موضع گیری خود را نه بر اساس بررسی و توجه به واقعیت بلکه با حسابگری های ذهنی و تحت تاثیر تبلیغات فریبکارانه دشمنان مردم اتخاذ کرده اند.

در مقابل شیوه برخورد اول که یک شیوه برخورد غیر واقعی با جنبش توده ها ست طیف دیگری وجود دارد که رسیدن به حقیقت را از بررسی واقعیات عینی شروع می کنند. مدافعان این شیوه برخورد معتقدند که خیزش توده های میلیونی یک جنبش خودبخودی توده ای با شرکت تمامی اقشار و طبقات تحت ستم ایران بود که نیروهای ضد خلقی امکان نفوذ در آن را یافتند. این یک جنبش فاقد رهبری بود که تحت فشارهای ناشی از ۳۰ سال ظلم و جور و سرکوب مداوم رژیم جمهوری اسلامی در یک موقعیت خاص سرباز کرد و در جریان خویش چه با سردادن شعارهای ضد نظام و رژیم ارتجاعی حاکم و چه با توسل به شیوه های قهرآمیز و رادیکال مبارزاتی در روزهای اوج، خواست دیرینه مردم ما برای آزادی و دمکراسی را فریاد زد. و بالاخره با فروکش کردن امواج این جنبش، دستاوردهای مبارزاتی گرانمایی را از خود بجای گذارد که توجه به آن ضامن پیشرویهای آینده است. چریکهای فدایی خلق ایران از ابتدای طغیان خیزش توده ای، مدافع چنین نظرگاهی بوده و هستند و من در ادامه بحث زوایای بیشتری از این نظر را باز خواهم کرد.

حال که مشخصه های اصلی تفکرات مختلف در ارتباط با ماهیت جنبش توده ها را برشمردم با اجازه شما می خواهم تا به برخی از داده ها و استدلالاتی که مدافعیان تفکر ذهنی گروه اول دستگاه تحلیلی خود را بر پایه آنها استوار کرده اند بپردازم و نادرستی و عدم انطباق اونها رو با استناد به خود واقعیات عینی نشون بدم

کارگر وجود داشته اند که بدنال دستگیری در جریان تظاهرات و انتقال به کهریزک شغل خود در کارخانه ها را از دست داده اند و

مورد دیگر مشاهده لیست شهدا و جانبازگان خیزش توده ها است که در آنها نشان داده می شود که بطور مشخص تعدادی از آنها کارگر و یا بیکارانی بوده اند که علی الاصول جزء ارتش ذخیره کار محسوب شده و به این اعتبار بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند. مورد دیگر اسناد منتشره از سوی خود رژیم جمهوری اسلامی در هنگام تعطیلی بازداشتگاه مخوف کهریزک در اثر رسوایی ناشی از افشای بخشی از جنایات شنیع مزدوران در حق بازداشت شدگان است. در مصاحبه ای که خبرگزاری جمهوری اسلامی با یکی از افسران مسئول رسیدگی به وضع بازداشت شدگان تظاهرات های ضد رژیم در کهریزک می کند افسر نامبرده در جریان نقش آفرینی به عنوان دایه دلسوزتر از مادر اعتراف می کند که از تعداد ۱۸۵ نفر بازداشتی کهریزک بخش قابل توجهی کارگر وجود داشته اند که بدنال دستگیری در جریان تظاهرات و انتقال به کهریزک شغل خود در کارخانه ها را از دست داده اند و اکنون دولت با بررسی شکایت ۲۰ تن از کارگران بازداشت شده در صد بازگرداندن آنها به کارخانه هایشان است. او اضافه می کند که علاوه بر کارگران شاغل بازداشتی اکنون در صدد یافتن شغل برای بخش دیگری از بازداشت شدگان کهریزک می باشد که بیکار هستند.

اکنون دولت با بررسی شکایت ۳۰ تن از کارگران بازداشت شده در صد بازگرداندن آنها به کارخانه هایشان است. او اضافه می کند که علاوه بر کارگران شاغل بازداشتی اکنون در صدد یافتن شغل برای بخش دیگری از بازداشت شدگان کهریزک می باشد که بیکار هستند. من برای جلوگیری از طولانی شدن بحث فعلا به همین مثالها بسنده می کنم و وارد این بحث نمی شوم که اصولا در جامعه ایران جایی که نرخ بیکاری در بعضی استانها به ۴۰ درصد نیروی کار می رسد جایی که پدیده حاشیه نشینی و غوطه خوردن در فقر و ادبار و بیکاری ابعادی وحشتناک پیدا کرده و طبق آمار دولتی بیش از نیمی از جامعه در زیر خط فقر به سر می برند باید کور بود تا مدعی شد که اصولا کارگران و زحمتکشان، و حاشیه نشینان و بیکاران در شرایط بروز یک جنبش عظیم میلیونی در شهرهای بزرگ در آن شرکت نکرده اند.

واقعیت اینه که خیزش توده ای اخیر، یک جنبش توده ای خودبخودی و فاقد رهبری بود که در اثر فشار و رشد تضادهای طبقاتی ناشی از سه دهه اعمال دیکتاتوری خشن نظام سرمایه داری حاکم در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده ها به بهانه تقلب در انتخابات منفجر و در جامعه تحت سلطه ما جاری شد. جنبش توده های به پاخاسته اخیر، یک جنبش عمومی بود که همه اقشار و طبقات و از جمله طبقه کارگر در آن شرکت داشتند. باز تأکید کنم که به علت سلطه یک دیکتاتوری عریان که تمامی تشکلهای صنفی و سیاسی را در هم شکسته است در این جنبش نه تنها طبقه کارگر بلکه هیچیک از اقشار و طبقات دیگر هم قادر نبودند تا به طور متشکل و با صف مستقل طبقاتی و شعارهای مشخص خود شرکت کنند و در شرایط خلاء رهبری، نیروهای ضد خلقی و از جمله اصلاح طلبان حکومتی کوشیدند تا با استفاده از حمایتها همه جانبه دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستها و مرتجعین که از رشد این جنبش و تعمیق و رادیکالیزه شدن آن در هراس بودند این جنبش را تحت سیطره و نفوذ خود درآورند. اما آنها در این هدف شکست خوردند. شدت خشم و نفرت انباشته شده از نظام ارتجاعی حاکم در قلب توده های بجان آمده و بویژه زنان و جوانان انقلابی موجب بروز آن چنان روحیات انقلابی و اعمال و شعارهای رادیکالی شد که خواب را از چشم گردانندگان نظام از هر جناح و دسته آن ربود و آنان را واداشت تا برای سرکوب این خیزش و حفظ نظام ارتجاعی شان از وحشیانه ترین شیوه های سرکوب از شکنجه و تجاوز گرفته تا شلیک به سوی مردم بیگناه و زیر گرفتن تظاهر کنندگان با استفاده از خودروهایشان استفاده کنند. سرانجام بر بستر خلاء

ای است که هر چه می گفت و می گوید توده های تحت باصلاح رهبری او درست برخلافش را انجام می دهند؟ اتفاقا بر خلاف این القائات، رجوع به خود روند عینی جنبش در طول قریب به یکسال و بررسی فعالیتها، شعارها و اشکال مبارزاتی ای که مردم ما به آنها دست یازیدند کاملا در تخالف با شعارها و خواستههای امثال موسوی و کروبی بود.

از طرف دیگر ما می دونیم که شرط اعمال رهبری بر یک جنبش توده ای برخورداری از درجه معینی از تشکل و سازماندهی است. ولی در جامعه تحت سلطه ما اصولا نظام سرمایه داری حاکم تاریخا (چه در زمان شاه و چه جمهوری اسلامی) با اعمال یک دیکتاتوری عریان به مثابه روینای ذاتی خود نه تنها اجازه ایجاد کمترین تشکل به هیچ نیروی مردمی ای رو نمی ده، بلکه این نظام حتی تحمل تحزب افشار مختلف طبقه حاکم (به شکلی که در یک نظام سرمایه داری متروپل شاهدیم) رو هم نداره، خوب چگونبه با توجه به این واقعیت، عده ای چنین نقش رهبری کننده و متشکل کننده ای برای اصلاح طلبان حکومتی قایل می شوند؟ اصولا با رجوع به خود واقعیات جامعه ما می توان دید که کسانی که برای جنبش توده ها تشکل و رهبری قایل می شوند یکی از سوبژکتیویستی ترین برخوردها را به نمایش می گذارند. **با در نظر گرفتن این واقعیات و ده ها فاکت مشابه دیگر آیا می توان ادعای رهبری موسوی بر جنبش توده ها را در طول این جنبش پذیرفت و از آن بدتر تحلیلها و تاکتیک های مبارزاتی خود را بر اساس این دروغ استوار ساخت؟**

ب) ایده عدم شرکت طبقه کارگر در خیزش عمومی یکسال گذشته.

همونطور که اشاره کردم برخی از نیروها و جریانات سیاسی برای توجیه پاسیفیسم سیاسی خود جنبش عظیم مردمی یکسال اخیر رو ارتجاعی خواندند و یکی از دلایل مهم چنین تحلیل مشعشعانه ای رو هم "عدم شرکت طبقه کارگر" در این جنبش معرفی کردند.

اما آیا طبقه کارگر ما در این اعتراضات گسترده شرکت نکرد؟ در اثبات عدم صحت چنین ایده ای مراجعه به برخی از اسناد و شواهد موجود لازم است. البته در اینجا تأکید کنم که طبقه کارگر نیز مثل بقیه نیروهای خلقی با تشکل و صف مستقل خود نتوانست در این جنبش شرکت کند؛ و بحث در اینجا بر سر شرکت کارگران یعنی افراد طبقه کارگر در جنبش توده ای اخیر است:

در روزهای اول خیزش یک شرکت آلمانی فعال در تهران با مشاهده ابعاد خیزش توده ها و شرکت کارگران در تظاهرات و خطری که این کار بر کارکرد شرکت داشت، کارگران خود را تهدید کرد که در صورت شرکت در تظاهرات "اخراج" خواهند شد.

مورد دیگر مشاهده لیست شهدا و جانبازگان خیزش توده ها است که در آنها نشان داده می شود که بطور مشخص تعدادی از آنها کارگر و یا بیکارانی بوده اند که علی الاصول جزء ارتش ذخیره کار محسوب شده و به این اعتبار بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند. مورد دیگر اسناد منتشره از سوی خود رژیم جمهوری اسلامی در هنگام تعطیلی بازداشتگاه مخوف کهریزک در اثر رسوایی ناشی از افشای بخشی از جنایات شنیع مزدوران در حق بازداشت شدگان است. در مصاحبه ای که خبرگزاری جمهوری اسلامی با یکی از افسران مسئول رسیدگی به وضع بازداشت شدگان تظاهرات های ضد رژیم در کهریزک می کند افسر نامبرده در جریان نقش آفرینی به عنوان دایه دلسوزتر از مادر اعتراف می کند که از تعداد ۱۸۵ نفر بازداشتی کهریزک بخش قابل توجهی

تشدید نمود و توده های ما صدای خرد شدن استخوانهای فرتوت نیروهای ضد خلقی در مقابل قدرت دورانساز خود را شنیدند. وبلاخره این جنبش سریعتر و بهتر از هرگونه تحلیل و تئوری پردازی نیروهای سازشکار و راست، راه اصلی مبارزه با دیکتاتوری حاکم را در مقابل مردم نهاد و عوامفریبی پنهان شده در پشت دستگاه های گفتمان سازی و نهادهای اطلاعاتی را در ستایش از "اصلاح طلبی" و نکوهش "انقلاب" و "قهر" را افشا کرد. پته اصلاح طلبان حکومتی را بر آب ریخت و اوج رسوایی آنان و اهداف ضد مردمی شان را در جریان تظاهرات ۲۲ بهمن به نمایش گذارد. **بدون شک بدون مبارزات قهرمانانه نسل انقلابی دهه ۶۰ و تجارب بیجا مانده از آن، جنبش توده ای اخیر نمی توانست بوجود بیاید و بدون این خیزش دلاورانه و تجارب ناشی از آن، راه برای پیشروی و سرانجام پیروزی نهایی مبارزات آتی کارگران و زحمتکشان ما نیز هموار نمی شد.**

با سپاس از حوصله ای که در شنیدن حرفهای من به خرج دادید اجازه بدهید یکبار دیگر یاد تمامی عزیزان، برادران و خواهران و مادران و پدران و رفقای گرانقدر خود را یاد داریم که با سری افراشته در آن تابستان خونین در مقابل جلاد ایستادند و در سخت ترین شرایط با تحقیر مرگ این ترانه را سرودند که:

ای جلاد!

"این ذره گرمی خاموش وار ما

یک روز بی گمان

سر می زند زحایی و خورشید می شود!"

یک رهبری متشکل و انقلابی در راس جنبش و سرکوب وحشیانه و جنون آسای رژیم جمهوری اسلامی امواج این خیزش عظیم توده ای فرو نشست. اما جمهوری اسلامی رسوا تر و بی پایه تر و بحرانی تر از همیشه به هیچ رو نتوانست اوضاع را به حالت پیش از وقوع این جنبش بازگرداند.

در اثر این جنبش نسیم مبارزاتی و فضای سیاسی جدیدی در سطح جامعه ما آغازیدن گرفت و روحیات جوانان ما را بسرعت عوض کرد. این خیزش مطابق اصل حاکم بر دوره های انقلابی بسرعت نسلی جدید از جوانان مبارز که در دوران همین رژیم بدنی آمده اند را آموزش داد و در جریان عمل به مجموعه ای از روابط مبارزاتی و ابتکارات انقلابی در میان آنها شکل داد، تا با استفاده از تجارب این خیزش خود را برای نبردهای بزرگتر و خونین تر آینده بر علیه دشمنان نشان آماده کنند. در اثر فضایی که این جنبش ایجاد کرد برغم دیوار اختناق حاکم بر جامعه بر گرایش عمومی توده های تحت ستم به طرف نیروهای انقلابی و سرنگونی طلب افزوده شد. خیزش میلیونی مردم تحت ستم ما که قریب به یکسال طول کشید نشان داد که تضادهای عمیق طبقاتی در جامعه ما چگونه زمینه های انقلاب را در قعر جامعه پروراند و تنها اعمال یک دیکتاتوری سیستماتیک و وحشیانه است که در مقابل این امواج انقلابی و نیاز به تغییر مقاومت می کند. به همین اعتبار، این جنبش بر ضرورت مبارزه ای قهر آمیز برای شکستن سد این دیکتاتوری تاکید کرد. این جنبش برغم عدم بهره بردن از یک رهبری انقلابی، چهره خون آشام رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را چه در سطح داخلی و چه در افکار بین المللی هر چه بیشتر و روشنتر به نمایش گذارد و تضادهای بین غارتگران حاکم را

نمایشگاه عکس در بزرگداشت یاد زندانیان سیاسی!



با فرارسیدن بیست و دومین سالگرد قتل عام هزاران تن از زندانیان سیاسی قهرمان به دست رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در تابستان سال ۶۷، به همت نیروهای سیاسی مختلف در لندن، یک نمایشگاه عکس در مرکز شهر لندن برای بزرگداشت راه و یاد جانباختگان این فاجعه برگزار شد. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان با انتشار فراخوانی از سازمان دهندگان این حرکت مبارزاتی بودند. در فراخوان منتشرک این نیروها برای برگزاری این تظاهرات از جمله آمده بود که: «در بیست و دومین سالگرد قتل عام هزاران زندانی سیاسی مبارز و کمونیست، خاطره سنترک آنها را زنده داریم و با شعارهای «مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!»، «جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!» و

«زندانی سیاسی آزاد باید گردد!» پژواک گر صدای حق طلبانه و آرمانهای والای مبارزاتی آنان یعنی آزادی و دمکراسی برای میلیونها تن از کارگران، توده های زحمتکش، زنان، دانشجویان و خلفهای تحت ستم باشیم." این حرکت مبارزاتی از ساعت ۲ تا ۶ بعد از ظهر روز شنبه ۱۸ سپتامبر در میدان "ترافلگار اسکوتر" لندن برگزار شد و در جریان آن صد ها اعلامیه به زبان انگلیسی در بین عابران پخش شد. در این اطلاعیه با اشاره به ابعاد باور نکردنی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ ضمن توضیح دلایل این جنایت بزرگ بر نقش تمام جناحهای رژیم در سازماندهی و اجرای این کشتار هولناک تاکید گشته بود.

عکسها و بنر های بزرگی که محل نمایشگاه نصب شده بود حاوی تصاویری از وحشیگری های نیرو های انتظامی جمهوری اسلامی در سرکوب بیرحمانه مبارزات مردم و بر پای چوبه های دار و شکنجه در ایران در طول سالهای مختلف زمامداری جناحهای مختلف رژیم از جناح محافظه کار تا اصلاح طلبان حکومتی یعنی از خامنه ای و احمدی نژاد تا خاتمی و دارو دسته موسوی در دوره های مختلف زمامداری آنان بود.

این نمایشگاه با استقبال چشمگیر عابرین مواجه شده و آنها ضمن عکس گرفتن از صحنه های جنایات جمهوری اسلامی با برگزارکنندگان این حرکت افشاگرانه به گفتگو پرداخته و اطلاعات خود را از اوضاع سیاسی ایران فزونی می بخشیدند. رفقای برگزارکننده نیز ضمن افشاگری در باره ماهیت و عملکرد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و جنایات آن در حق مردم ایران بر ضرورت حمایت هر چه گسترده تر افکار عمومی از مبارزات حق خواهانه کارگران و زحمتکشان ایران برای رسیدن به آزادی و دمکراسی واقعی تاکید می کردند. بخش بزرگی از عکسهای به نمایش درآمده در این حرکت به تصاویر مقاومتها و دلاوری های مردم فداکار و زحمتکش به پاخاسته و بویژه زنان و جوانان در جریان خیزش توده ای یکسال گذشته بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و چگونگی سرکوب وحشیانه جنبش اعتراضی توسط نیروهای سرکوب حکومت اختصاص داشت. این تصاویر در طول آکسیون باعث جلب توجه قابل توجه بازدید کنندگان و بویژه زنان شده بود، که از دیدن صحنه های فجیع جنایات پاسداران حکومتی دچار حیرت گشته بودند. آکسیون اعتراضی روز شنبه یک حرکت موفق مبارزاتی بود که با گرمی داشت خاطره هزاران زندانی سیاسی به قتل رسیده در سال ۶۷، چهره جنایتکار رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر در افکار عمومی افشا کرد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن

۱۹ سپتامبر ۲۰۱۰

برسانند که ما بارها خودمان در ماهواره دیدیم که عناصری از خود رژیم و با لباس فرم بودند که ماشینهای شخصی مردم را خراب می کردند. حتی لباس شخصی هایی بودند که به سلاح سرد مجهز بودند و مردم را با چاقو و قمه می زدند و می کشتند. هدفشان از این خراب کاری ها متشنج کردن اوضاع بود، برای اینکه دلیلی برای کشتار وحشیانه بوجود آورند، چون مردم سعی می کردند بهانه بهشتان ندهند. اما در مقابل سرکوبگری های آنها در نهایت جواب ما به آنها این بود: " مرگ بر این جمهوری اسلامی" و بعد شعار می دادیم "وای بر آن روز که مسلح شویم"، " می کشم، می کشم آنکه برادرم کشت".

سوال: البته به نظر من آنها رسوا تر از آن هستند که برای کشتن مردم و از بین بردن تظاهرات دنبال بهانه بگردند، البته باید جنایاتشان را توجیه بکنند و به فول مثل معروف جانماز آب بکشند، ولی مردم هیچ کاری هم نکنند آنها توجیه خودشان را درست می کنند. در واقع، به دستور مقامات بالای رژیم، مأمورانشان کارهای وحشیانه را می کردند که جلوی حرکت مبارزاتی مردم را بگیرند. به نظر من اصلاً یک جنگ در میان بود، هر چند مردم مسلح نبودند ولی دشمنان مردم درست به صورتی که در یک جنگ مطرح است به قصد مغلوب کردن مردم به هر جنابیتی متوسل می شدند. حالا این سنوآل را بکنم، آیا در مدتی که در تظاهرات ها شرکت می کردی خودت شاهد کشت و کشتار مردم بودی؟ اگر شاهد بوده ای در کجا و در چه زمانی؟

پاسخ: پاسداران رژیم وقتیکه کسی گیرشان می افتاد تا حد مرگ وی را می زدند این قاعده عمومی بود. ولی یکبار وقتی تظاهرات به میدان آزادی ختم شد و قرار بود تا قبل از تاریک شدن هوا همه متفرق شوند) چون نیرو های رژیم مانند گرگ ها تو تاریکی فعالیت شون بیشتر می شد، یک دفعه یکی از پایگاه های بسیج که نزدیک میدان آزادی قرار داشت لو رفت. می دانید که آنها در شهر، پایگاه بسیجی مخفی زیاد دارند. این یکی هم چون یک نفر با اسلحه روی پشت بام ساختمان راه می رفت، لو رفت. وقتیکه مردم فهمیدند آن ساختمان پایگاه بسیج است به طرف اش سنگ پرتاب کردند. ما گروه گروه جلوی پایگاه می ایستادیم، شعار می دادیم و سنگ به طرف آنها پرتاب می کردیم. پایگاه کنار خیابان اصلی نبود پشت یک آپارتمان بود. وقتی ما حرکت کردیم و گروه بعدی رسید صدای تیراندازی شنیدیم و بعد دیدم که یک جوان تقریباً ۲۵-۲۶ ساله که به پاش تیر خورده بود و خونریزی شدید داشت را پشت صندوق یک تاکسی گذاشتند. راه را باز کردیم و از بین جمعیت برداش.

یکبار هم که تقریباً ۱۵ یا ۲۰ نفر به داخل یک خانه فرار کرده بودیم، یک پسر جوانی بین ما از هوش رفته بود. هر کاری می کردند به هیچ عنوان به هوش نمی آمد. عجیب بود که جای تیر نداشت ولی ما نفهمیدیم با او چکار کرده بودند که تحت هیچ شرایطی به هوش نمی آمد. ما هیچ کاری نمی توانستیم برایش

مصاحبه با یکی از جوانانی که در خیزش یک سال اخیر شرکت داشته است!



البته ما شب ها هم با ماشین تو خیابانها می گشتیم و چون تعداد ماشین ها زیاد بود و ترافیک سنگین ایجاد می کرد جاهای دور نمی توانستیم برویم. به همین دلیل تا جایی که امکان داشت و خطری به اون صورت تهدیدمان نمی کرد می رفتیم و راننده ها با به صدا درآوردن بوقهای ماشینهای خود مخالفت شان را با رژیم اعلام می کردند.

سوال: برخورد رژیم با اعتراضات مردم چگونه بود؟

پاسخ: برخورد رژیم با مردم، وحشیانه و ناجوانمردانه بود. نیرو های سرکوب رژیم مثل رباتهایی که هیچ احساسی نداشتند و فقط برنامه ریزی شده بودند، عمل می کردند. آنها هر کسی غیر از خودشان را به طرز فجیعی می زدند و شکنجه می کردند و یا می کشتند. اصلاً نمی دانم با چه لغاتی می شود آنها را توضیح داد. انسان نبودند. مردم هیچ سلاحی در دست نداشتند فقط شعار می دادند و حتی بعضی وقتها سکوت می کردند و در حرکت بودند. اما آنها حتی از سکوت مردم هم هراس داشتند. دیوانه وار به هرکسی از کوچک و بزرگ حمله می کردند. اصلاً از سایه خودشان هم واهمه داشتند و بارها و بارها شده بود که با جمعی از خواهران و برادرانم کناری نشسته بودیم، می آمدند و متفرقمان می کردند. از اجتماعات بیش از ۱۰ نفر می ترسیدند که این ترس آنها به ما بیشتر قدرت می داد. هر روز از طریق رسانه های عمومی هشدار می دادند که اگر بیرون بیاید و تجمع کنید می کشیم. مثل اینکه تا قبل از این هشدارها نکشته بودند که حالا هشدار قتل و کشتار می دادند.

حتی وقتیکه مردم سعی داشتند که در سکوت تظاهرات کنند، و اگر چیزی برای گفتن بود در ورق می نوشتند و بالای سرشان نگه می داشتند، باز هم نیرو های رژیم حمله می کردند. چون نمی خواستیم بی خودی درگیری پیش بیاید، شعارهای مستقیم مربوط به رژیم و خامنه ای را زمانهایی می دادیم که همه آمادگی درگیری را داشتند و راه های فرار باز بود. به این معنا تظاهرات قانونمند بودند. البته رژیم کسانی را بین تظاهر کنندگان می فرستاد تا اغتشاش کنند، خرابکاری کنند و به اموال عمومی آسیب

سوال: با تشکر از اینکه این گفتگو را پذیرفتید. لطفاً هر طور که مایلید خودتان را معرفی کنید؟

پاسخ: من هم از شما ممنونم. اجازه بدهید که خودم را صرفاً فردی معرفی کنم که در تعدادی از اعتراضات یک سال گذشته با افتخار شرکت داشته ام.

سوال: همانطور که می دانید اعتراضات یک سال گذشته در تعدادی از شهرها رخ داد شما در کدام شهر بودید؟

پاسخ: تهران.

سوال : در کدامیک از تظاهرات ها شرکت داشتی؟

پاسخ: می توانم بگم که تقریباً در بیشتر تظاهراتی که از بعد از انتخابات صورت گرفت و تا مدتها هم ادامه داشت شرکت داشتم. در تظاهرات ۲۶ خرداد، در تظاهراتی که روز جمعه صورت گرفت و قرار بود که رفسنجانی امام جمعه باشد که به تظاهرات فراموش نشدنی تبدیل شد، تظاهرات سوگواری ندا و همچنین در تظاهرات روز عاشورا (ماه محرم) و اعتراضات ۲۲ بهمن.

سوال: این حرکات در کدام مناطق شهر رخ داد و خودت مشخصاً در کجا ها بودی؟

پاسخ: تظاهرات ها بیشتر در مرکز شهر بود. خیلی مواقع مبدا حرکت میدان هفت تیر، میدان توپخانه و ونک بود و مقصد بیشتر اوقات میدان انقلاب و میدان آزادی بود. بزرگترین تظاهراتی که دیدم از میدان انقلاب تا آزادی بود. تظاهرات ونک تا تجریش هم بیشتر به منظور تحسین جلوی صدا و سیما بود که ساعتها جلوی اون نشستیم و شعار دادیم. چند بار هم تظاهرات توی کوی دانشگاه بود. معمولاً مسیرهای انتخاب شده باید از جاهای اصلی و خاصی می گذشت. مثل جلوی دانشگاه تهران، کوی دانشگاه، صدا و سیما، میدان محسنی (مادر) و بعد از مرگ ندا، چون تنها کسی بود که بعد از مرگش، تا آن موقع، آرامگاه اش مشخص بود، چندین بار در بهشت زهرا برسر مزار ندا.

بکنیم، چون بیرون خانه مأموران رژیم بودند و نفس کشیدنمان هم نباید صدا می داشت.

سوال: آیا خودت و یا افراد خانواده ات با مزدوران رژیم برخورد رود رو و مستقیم داشتند؟

پاسخ: یکبار با مادر و برادرم و چندین نفر دیگر گوشه ای ایستاده بودیم که چند مامور رژیم آمدند و یکدفعه به طور مستقیم در چشم های ما گاز فلفل زدند که مادرم از عصبانیت شروع به فحش دادن به آنها کرد و دنبالش رفت. مادرم آنقدر خشمگین بود و طوری بود که من هیچوقت تا به حال او را به این شکل ندیده بودم. صدای فریادش که با خشم و کینه غیر قابل توصیف همراه بود، برای اولین بار تن خود من را لرزاند. در این جریان مادرم و برادرم کتک خوردند ولی من نه.

یکبار دیگر، با مادرم بعد از تمام شدن تظاهرات داشتیم به خانه بر می گشتیم (از کنار دانشگاه تهران). یک گروه مامور رژیم در حال خوردن ساندیس و میوه (انگار که سیزده بدر آمده بودند) بودند. من ایستادم و با آنها شروع به بحث کردم و چون بحث ها داشت خیلی شدت می گرفت و ما تنها بودیم، مادرم من را به طرف خودش کشید و اجازه ادامه بحث را نداد. یکی از مامورها در توجیه خشونت که نشان می دادند می گفت شما سنگ زده اید به سربکی از دوستان من که وی هنوز در حال کما است. ماموره اینقدر عصبانی بود که هر لحظه ممکن بود خود من را هم بزند. می گفت خودش هم دو ماه است که خانواده اش را ندیده. خلاصه حسابی طلبکار بود، واز اینکه همکار جنایتکارش یک سنگ به سرش خورده بود خیلی ناراحت بود. داشت ساندیس می خورد که تجدید قوا کنه تا بتونه بهتر بزنه و بهتر قتل و غارت کنه. او یک سنگ که به سر دوستش خورده بود را می دید، اما نمی دید که چه به سر مردم می آوردند. مثل اینکه خودش به سر ما گل می ریختند، آنهمه جنایت و ریخته شدن خون مردم را نمی دید. این مأموران نمی خواستند ببینند که با برخورد هائی که با جوانان می کردند هر روز تن و بدن خانواده های آنان را می لرزاندند. آنها را چنان بار آورده اند که نمی ببینند که جوانان ما به جای اینکه با آرامش در دانشگاه بیا درس بخوانند بر اثر اعمال آنها در بیمارستانها خوابیده اند.

سوال: آیا شیها روی پشت بام می رفتید و شعار می دادید؟

پاسخ: من اینکار را نمی کردم. چون همسایه ها مان را نمی شناختیم، ولی در کوچه و خیابانها شب ها صدای شعار می آمد. و معمولا از ساعت ۱۰ شب به بعد شروع میشد.

سوال: روحیه مردم را چطور دیدی؟

پاسخ: مردم بمبی از انرژی بودند. زن و مرد، پیر و جوان، دوش به دوش هم، دست در دست هم کمر به نابودی رژیم بسته بودند. مردم کوچکترین وحشتی در چشمانشان دیده نمی شد. حتی زمانی که از دست پاسدار ها فرار می کردند فرارشان نه از روی

ترس بلکه برای زنده ماندن و مبارزه کردن بود. در وجودشان تنفر و کینه زیانه می کشید و هر روز هم تعدادشان بیشتر می شد. وقتیکه برای تظاهرات در جایی جمع می شدیم و هنگامی که به طرف محل مورد نظر حرکت می کردیم، سیلی از جمعیت از کوچه های اطراف آن منطقه سرازیر می شد. واقعاً حیرت آور بود، تا جایی که گاه چشمانت را باور نمی کردی.

مردم ایران دلایل زیادی داشتند که به خاطرش تظاهرات کنند، اما هیچ وقت نتوانستند هم صدا شوند چون دلایلی متفاوت بود: اختلاف طبقاتی، گرسنگی، فقر، گرانی، بیکاری، پوشش اجباری، نابرابری زن و مرد، مردسالاری، اسلام زوری، نداشتن آزادی بیان، قوانین جنگل که تو ایران حکمفرما است مثل قصاص، سنگسار، اعدام، شلاق، شکنجه (چه جسمی و چه روحی)، گرفتن حق انتخاب از مردم، گرفتن تمام مدارس و دانشگاه ها و شستنشوی مغزی، ترویج خرافات و ترساندن مردم از همه چی حتی از خدای ساختگیشون تا خودشون. اما تقاب در انتخابات ۲۲ خرداد برای همه یک بهانه شد، تا به خاطر تمام دلایل اصلی شون به خیابانها بریزند و حق طبیعی خودشونو بخواهند، حق هر انسانی که زنده هست و نفس می کشه، یعنی یک زندگی برابر از همه نظر.

جالب است که در مسیر تظاهرات، اکثر خانه ها درهایشان باز بود. یعنی همدردی و همکاری مردم با همدیگر بی نظیر بود. اگر کسی با خود آب آورده بود با اطرافیان خود تقسیم می کرد. اگر کسی گیر سربازهای رژیم می افتاد همه با تمام وجود هجوم می بردند تا او را از دست آنها رهاش کنند. همه از خود گذشته بودند. همه می خواستند این رژیم نابود شود و به آزادی دست پیدا کنند. مردم فقط به یک چیز ایمان داشتند، آنهم آزادی بود و برایش همه کار می کردند، یکپارچه و همدل. روی این موضوع تأکید می کنم که وقتیکه مردم فریاد می زدند "تترسید، نلرزدید، ما همه با هم هستیم"، این فقط یک شعار نبود بلکه انعکاسی از شرایط آن زمان بود، واقعیت آن روزها بود، انعکاسی از روحیه مردم در آن زمان بود.

سوال: گفتمی که در این اعتراضات پیر و جوان و زن و مرد شرکت داشتند. حضور دختران در چه حدی بود و چه تأثیری در جمعیت داشت؟

پاسخ: در این تظاهراتها من احساس می کردم که جنسیت به اون صورت معنی نداره، انسانیت بود که بین مردم موج می زد. دختران و زنان مانند پسران و مردان یا برعکس مردان مانند زنان در این تظاهراتها شرکت فعال داشتند. حضور فعال زنهای سلحشورمان در این تظاهراتها مشت محکمی بر دهان افرادی بود که آنها را "ضعیفه" خطاب می کردند.

اگر به برخی از حرفهائی که دختران و زنان در جریان این تظاهراتها می زدند و یا در نوشته هائی که بالای سرشان می گرفتند، توجه کنیم بهتر متوجه روحیه مبارزاتی آنها می شویم. مثل این حرف ها: "بی خود می

گی ضعیفم من شیرم تو کجایی"، "آره می جنگم واسه هر چیزی که مال منه"، "نگاه نکن روسری تو سرمه، این جیره، من معتقد نیستم که راه حل صبره"، " صدایم بلند میشه چون حق منه"، " نمی خوام واسم نقش دلسوز را بازی کنی". این حرفها و هزاران هزار گفته های دیگه مثل اینها، هم حضور وسیع زنان را نشان می دادند و هم روحیه بالای آنها را.

سوال- تبلیغات رژیم در مورد موسوی و اصلاح طلبان چه بود؟

پاسخ: البته آنها فکر نمی کردند ممکنه با دستکاری توی رای گیری یک همچین موج عظیمی از جمعیت سرازیر خیابانها بشود. خود موسوی هم فکر نمی کرد که یکباره چنین موقعیتی پیدا کند که نامش سر زبان مردم بیفتد. یا موضوع یکسری از شعارها و از همه مهمتر برگرداندن او بر سر پست رئیس جمهوری شود. البته آنها ابتدا به او تیریک گفتند و بعد گفتند اشتباه شده است. در هر صورت دولت عامل تمام این اتفاقات و حوادث را موسوی و اصلاح طلبان قلمداد می کرد. به همین دلیل رژیم وحشت زده ابتدا به بستن سایت اینترنتی موسوی مبادرت کرد و بعد هم به تهدید او و خانواده اش و یا حتی ترور اطرافیانش دست زد. اما موسوی عملاً از صحنه تظاهرات نه به دست رژیم بلکه توسط مردم خارج شد و از بازی ای که درست کرده بود بیرون افتاد. چون هدف مردم چیز دیگری بود. مسئله مردم رای گیری و رفراندم نبود. هدفشان برکناری رژیم، خامنه ایی، جمهوری اسلامی با تمام دست اندکارانش بود، مردم انقلاب می خواستند.

سوال: اصلاح طلبان می گویند مردم به خاطر تقاب در انتخابات به خیابانها آمدند. بر اساس آنچه خودت شاهد بودی چه دلایلی باعث شد که آنها به خیابان بیایند و مبادرت به تظاهرات بکنند؟ یعنی در ارتباط با شرایط زندگی مردم چه دلایلی وجود داشت؟

پاسخ: مردم ایران دلایل زیادی داشتند که به خاطرش تظاهرات کنند، اما هیچ وقت نتوانستند هم صدا شوند چون دلایلی متفاوت بود: اختلاف طبقاتی، گرسنگی، فقر، گرانی، بیکاری، پوشش اجباری، نابرابری زن و مرد، مردسالاری، اسلام زوری، نداشتن آزادی بیان، قوانین جنگل که تو ایران حکمفرما است مثل قصاص، سنگسار، اعدام، شلاق، شکنجه (چه جسمی و چه روحی)، گرفتن حق انتخاب از مردم، گرفتن تمام مدارس و دانشگاه ها و شستنشوی مغزی، ترویج خرافات و ترساندن مردم از همه چی حتی از خدای ساختگیشون تا خودشون. اما تقاب در انتخابات ۲۲ خرداد برای همه یک بهانه شد، تا به خاطر تمام دلایل اصلی شون به خیابانها بریزند و حق طبیعی خودشونو بخواهند، حق هر انسانی که زنده هست و نفس می کشه، یعنی یک زندگی برابر از همه نظر.

سوال: گفتمی که در تظاهرات عاشورا هم شرکت داشتی چه اتفاقاتی در این روز افتاد و خودت شاهد چه حوادثی بودی؟

پاسخ: بله. در آن روز من و دو تا از دوستانم تصمیم گرفتیم که به طرف میدان فردوسی برویم، البته با ماشین. قبل از رسیدن به میدان فردوسی ماشین را پارک کرده و داخل جمعیت شدیم. ما با بقیه مردم که تعدادشان اون موقع زیاد نبود به طرف پل کالج حرکت کردیم. در اطراف میدان به طور وحشتناکی مأمور ویژه، بسیجی، لباس شخصی ها ایستاده بودند، طوری که ما مجبور شدیم تقریباً از وسط میدان حرکت کنیم. جرات نفس کشیدن نداشتیم فقط به طور پراکنده در حرکت بودیم. کمی که از میدان دور شدیم فرار مردم از رویرو ما را به وحشت انداخت، و چون تعداد ما زیاد نبود باعث شد ما هم فرار کنیم و به طرف ماشین برگردیم. تصمیم گرفتیم که با ماشین به طرف پل کالج برویم. بعد که نزدیک شدیم، آن موقع تازه متوجه شدیم که علت فرار مردم چه بوده. درگیری شدیدی بین رژیم و تظاهر کنندگان وجود آمده بود که ما وقتی داشتیم از آن مسیر می گذشتیم مثل این بود که از یک میدان مین گذاری شده یا خط مقدم یک جبهه جنگ رد می شدیم. تمام بانکها را به آتش کشیده بودند، موتورهای مأموران رژیم همه روی پل سوخته بود و اینطرف و آنطرف افتاده بود. یک دیوار آجری بزرگ که قبل از تظاهرات وجود داشت، دیگه وجود نداشت، چون سلاح ما فقط سنگ بود و آجر.

من با یک مأمور برخورد کردم که واقعا مثل دیوانه ها شده بود. جلوی من یک زن بود با گوشه موبایل و در حال فیلم برداری بود. من هم پشت او عکس می گرفتم. آن مأمور به حدی وحشیانه با اون زن برخورد کرد و دیوانه وار به او حمله برد که گوشه من ناخودآگاه و از ترس از دستم افتاد که با پا به زیر صندلی ماشین پرت اش کردم.

روز عاشورا از نظر سرکوبگری رژیم، روز دلخراشی بود. اما مردم هم شاهکار کردند. تعداد مردم آنقدر زیاد بود که شعار می دادند "این همه لشکر آمده، علیه رهبر آمده."

سوال: می دانی که در جریان این حوادث تعداد زیادی دستگیر شدند و خود این امر باعث تجمعات اعتراضی خانواده ها شد آیا در این تجمعات شرکت داشتی و یا از آنها اطلاع داشتی؟

پاسخ: در تجمعات خانواده های دستگیر شدگان شرکت نداشتم ولی خبر داشتم، خیلی از این تجمعات جلوی زندان اوین بود. تجمعات زنان و مادرانی که از فرزندان و بستگان خود مدتها بی خبر بودند.

سوال: رژیم با دستگیری هایی که در جریان تظاهرات کرده بود، بعضی از دستگیر شدگان را به پشت تلویزیون آورد و آنها اعترافاتی بر علیه تظاهرکنندگان و به نفع رژیم می کردند، تاثیر این نمایش بر روی مردم و بطور مشخص خودت چه بود؟

پاسخ: بله، خیلی از این جوانها را در تلویزیون نشان دادند که جلوی دوربین خود را عضو گروه خاصی معرفی می کردند، در حالیکه همه می دانستند که داره دروغ میگه. برخی از آنها اصلاً در تظاهرات ها هم حضور نداشتند و بطور اتفاقی از آن محل رد می شدند که

یکدفعه اشتباهی دستگیر شده بودند. وقتیکه مردم شعار می دادند که "صدا و سیمای ما، ننگ ما ننگ ما" و این یکی از

در این تظاهرات من احساس می کردم که جنسیت به اون صورت معنی نداره، انسانیت بود که بین مردم موج می زد. دختران و زنان مانند پسران و مردان با برعکس مردان مانند زنان در این تظاهرات شرکت فعال داشتند. حضور فعال زنهای سلحشورمان در این تظاهرات ها مشت محکمی بر دهان افرادی بود که آنها را "ضعیفه" خطاب می کردند. اگر به برخی از حرفهائی که دختران و زنان در جریان این تظاهرات ها می زدند و یا در نوشته هایی که بالای سرشان می گرفتند، توجه کنیم بهتر متوجه روحیه مبارزاتی آنها می شویم. مثل این حرف ها: "بی خود می کی ضعیفم من شیرم تو کجایی"، "اره می جنگم واسه هر چیزی که مال منه"، "نگاه نکن روسری تو سرمه، این حیره، من معتقد نیستم که راه حل صبره"، "صدایم بلند میشه چون حق منه"، "نمی خوام واسم نقش دلسوز را بازی کنی". این حرفها و هزاران هزار گفته های دیگه مثل اینها، هم حضور وسیع زنان را نشان می دادند و هم روحیه بالای آنها را.

شعار های معمول بود، خوب به خاطر همین دروغ پردازها بود. یعنی دلیل این شعار آن بود که رژیم از این صدا و سیمای سالهاست که دارد دروغ پخش می کند. البته این را هم بگم که برای این تبلیغات نمی تونه بی تاثیر باشه. برای کسانی که فقط کانالهای تلویزیون ایران را دارند و مدام از طریق این کانالها شستشوی مغزی می شن، واضح است که با دیدن تصاویر نمایش داده شده چه احساسی پیدا می کنند. خوب مردم از دسته های مختلفی تشکیل شده اند. آنهایی که حتی یکبار هم این تظاهرات ها را از نزدیک با چشم خودشون ندیده بودند و اطلاعاتشون تنها از طریق خبرهای رژیم که از صدا و سیما پخش می شد بود، ممکن است تحت تاثیر سم پاشی های صدا و سیمای جمهوری اسلامی قرار بگیرند، و نا دانسته سیل جمعیت را که در خیابانها روان بودند را نوکران دولتهای امپریالیستی خطاب کنند، بدون اینکه حتی حداقل یکبار به شعارهای اونا بدقت گوش کرده باشند.

در ضمن باید دانست که خیلی از این بسیجی ها اهل مناطق فقیر نشین جنوب شهر و حومه تهران هستند که از سر ناچاری و فقر و فلاکت به دام رژیم افتاده اند و رژیم آنها را طوری تربیت کرده که فکر کنند که دارند از ناموس و دینشان دفاع می کنند و خون امثال من برای آنها حلال است. البته من کسی را که به خاطر فقر و یک لقمه نان این طور شده را مقصر نمی دانم. چون مقصر اصلی شرایطی است که آنها را این طور کرده است. چون اگر این آدمها در محیط دیگری و با شرایط بهتری بزرگ می شدند و با اطلاعات درست آموزش می دیدند، حتما واقفیت ها را بهتر می دیدند و آن وقت با قوانینی مثل قانون سنگسار و رژیم حافظ آن مخالفت می کردند.

سوال: بله تقصیر خود آنها نیست. ولی به هر حال الان اونها به دشمنان مردم خدمت می کنند و تا وقتی در خدمت رژیم هستند مردم هم به ناچار باید با

آنها مقابله بکنند. سوال دیگر این است که به دنبال این دستگیری ها مسئله تجاوز در زندانها خیلی منعکس شد این امر چه تاثیری روی مردم داشت آیا بیشتر آنها را می ترساند یا کینه شان را فزونی می بخشد؟ احساس خودت در این زمینه چه بود؟

پاسخ: بحث تجاوز در ایران برای ما نازگی ندارد. قبل از این درگیریها هم، در ایران تجاوز از طرف مأموران رژیم به مردم، به وفور دیده می شد. همه می دانستند که آنها به بهانه های مختلف به دخترها ایراد می گرفتند که بتوانند آنها را مثلاً برای گرفتن تعهد با خود به پاسگاه ببرند. تا قبل از این درگیریها، در مورد تجاوز کارشان کمی مشکل بود چون باید یک دلیل قویتری برای بردن جوانان نشان می دادند. ولی این حرکتها و تظاهرات دست آنها را برای این عمل وقیح، بازتر کرد.

یک تعدادی در اثر این تجاوزها شدیداً دچار افسردگی شدند. اما تعدادی هم انگیزه مبارزه شان بیشتر شد. یک مورد که خودم شاهد بودم یکی از دوستان برادرم بود که در یکی از تظاهرات ها دستگیر شد. به او (که یک پسر بود) تجاوز کرده بودند و بعد رهایش کردند. به برادرم گفته بود: حالا دیگر کاری که نباید با من می شد، شده. بنابراین از حالا به بعد من چیزی برای از دست دادن ندارم. پس اگر تا دیروز یک روز درمیان می رفتم به تظاهرات، از امروز هر روز می روم تظاهرات، و تا جایی که بتوانم از آنها می کشم. او گفته بود که من حالا که این چیزها را از نزدیک با چشم خودم دیدم، هیچوقت آنها را فراموش نمی کنم. دیگه هیچ فیلمی از اون موقع، هیچ متنی و هیچ چیز دیگری لازم ندارم که این وحشی گری رژیم یادم بیاد. چون تمام اون لحظه ها ثانیه به ثانیه اش با منه، و همیشه وجودم از خشم و نفرت پره، و اونقدر دلیل کافی دارم که دونه به دونه شون را بدون هیچ عذاب وجدانی از روی زمین بردارم.

سوال: همانطور که می دانیم در ابتدا تظاهرات به خاطر اعتراض به تقلب در انتخابات شروع شد. آیا مردم واقعا موسوی و کروبی را قبول داشتند؟ بر اساس مشاهدات تو سیر رویدادها بیانگر چه بود؟

پاسخ: در ابتدا برخی واقعا خواستار رای گیری مجدد بودند و برگرداندن رای دزدیده شده شان. به همین دلیل هم در ابتدا به سایت های اینترنتی وابسته به موسوی مراجعه می شد و کارها از آن طریق پیش می رفت. مثل دانستن مکان تظاهرات ها، یا یک بار آن سیل جمعیت و حرکتشون با رهنمود موسوی در سکوت برگزار شد. به نظر می آمد که یکجا شعار دادن، به موقع درگیر شدن، همه و همه حساب شده بود. بعد مردم خودشان کار جمعی و گروهی رو یاد گرفتند. طوری که بعد از یک مدت دیگه خودشون همدیگر رو کمک می کردند و به درست بر پا کردن تظاهرات کمک می کردند. طوری شد که بعدا دیگه کسی حرفی از موسوی نمی زد. دیگه کسی خواستار پس گرفتن رای دزدیده شده اش نبود. مردم بیرون می آمدند، جمع می شدند، ولی خواستار برکناری خامنه ای و تمام اطرافیان و

هیچ تغییری در آن نمی دادند. اما کم کم مردم شروع به گفتن مرگ بر خامنه ای کردند. البته شعار مرگ بر خامنه ای با گفتن (مرگ بر تو، مرگ بر تو) شروع شد و بعد به اسمش ختم شد. (مرگ بر خامنه ای).

سوال: اگر برایت امکان دارد تا جایی که به یاد داری برخی از شعارها و حرف هائی که مردم روی کاغذی می نوشتند و بالای سرشان می گرفتند را بگو.

پاسخ: تعدادی از شعارهای مردم به شرح زیر بود: "خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک تویی"، "توپ، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد"، "مرگ بر دیکتاتور- مرگ بر خامنه ای"، "خامنه ای حیا کن، مملکتو رها کن"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "بسیجی برو کمشو"، "می کشم، می کشم، آنکه برادرم کشت"، "نترسید، نترسید ما همه با هم هستیم"، "مرگ بر این دولت مردم فریب"، "ایرانی می میرد ذلت نمی پذیرد"، "ایرانی با غیرت حمایت حمایت"، "ایران شده فلسطین، مردم چرا نشستین"، "صدا و سیما، ننگ ما ننگ ما".

سوال: با تشکر از وقتی که گذاشتی و به امید اینکه در آینده بازهم در باره رویداد های مزبور با ما سخن بگوئی.

پاسخ: من هم از شما ممنوم.

بلکه به تمام دنیا، این که اگر بخواهند می توانند چه قدرتی بشوند! حدود سی سال ایران یک همچین چیزی را به خود ندیده بود. حتی مردم هم فکر نمی کردند که اگر با هم باشند، همصدا شوند تمام ایران را به لرزه در می آورند. دیدیم که بعد از تظاهرات های پی در پی ای که در ایران شکل گرفت با وجود تمام کشتارها، تجاوزها، کتک ها، دستگیریها، و ... هر روز تعداد مردم بیشتر و بیشتر شد. از اینکه این اعتراضات به یکدفعه خاموش شد کسی خوشحال نشد چون همه خواهان ادامه تظاهراتها بودند تا به خواسته خود برسند ولی سرکوبگری های رژیم به حدی زیاد و وحشیانه بود که جلوی این تظاهرات را گرفت ولی مردم دیگه متوجه شدند که چه قدرتی هستند و رژیم هم این را خوب فهمیده دیگه حداقل این است که نمی توانند مردم را به راحتی گول بزنند مردم راهش را یاد گرفته اند و مطمئن هستم که برای رسیدن به آزادی منتظر یک موقعیت دیگر هستند من فکر کنم همه آینده را روشن می بینند با وجود اینکه در حال حاضر شرایط در ایران از قبل هم بدتر شده و سختگیرها بیشتر. خلاصه مردم می دانند که تا جمهوری اسلامی سر کار است از آزادی خبری نیست.

سوال: آیا اخبار تظاهرات مردم را از ماهوارها هم می گرفتی؟ تا چه حد شعارهائی که مردم می دادند را درست منعکس می کردند؟

پاسخ: شعار مردم در ابتدا مرگ بر دیکتاتور بود و تا جایی که من یادم هست ماهواره ها

حکومت بودند. شعارهائی مثل "خامنه ای حیا کن، مملکتو رها کن" و یا "مرگ بر اصل ولایت فقیه" و "توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد" نشان می داد که موسوی دیگه کاره ای نیست.

سوال: آیا در جریان این اعتراضات روابطی بین جوانان محل شکل گرفت که به آنها در مبارزه با مزدوران جمهوری اسلامی پاری برساند؟

پاسخ: تا جایی که من در جریان بودم، خیر. در ایران وقتی از خانه بیرون می آیی به چشمانت هم با شک نگاه می کنی. چون نمی دانی کی خودی است و کی غیر خودی. خیلی ها بودند که در دهانشان موسوی بود ولی در درونشان احمدی نژادی بودند. یا در روز دستش در دست ما بود و شبها تاوم در دست داشت. میان ما و با ما قدم بر می داشت ولی فرادی آن روز می ریختند خانه های برادران و خواهرانمان و آنها را از خانه هاشان می بردند. خلاصه که آفتاب پرست زیاد بین مردم بود. به همین دلیل سخت می شه با هم محلی هایت همکاری کنی.

سوال: با توجه به سرکوبهای وحشیانه جمهوری اسلامی و فرو کش کردن اعتراضات خیابانی برداشت و احساس مردم از جریانات چه بود و آینده را چگونه می دیدند؟

پاسخ: این جریانات یک چیز مهم را به مردم ایران ثابت کرد، البته نه تنها به مردم ایران

اعتراض به حضور احمدی نژاد در سازمان ملل در سیدنی استرالیا!



در روز جمعه ۲۲ سپتامبر در اعتراض به حضور احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک به فراخوان میز کتاب سیدنی اکسیون اعتراضی ای در مقابل کنسولگری آمریکا در سیدنی- استرالیا برگزار گردید. این حرکت اعتراضی همچنین اعلام همبستگی با تظاهرات نیروهای رادیکال و مبارز آمریکا و کانادا در نیویورک بود که با تجمع اعتراضی خود در مقابل دفتر سازمان ملل در این شهر سیاستهای سرکوبگرانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را هر چه بیشتر افشاء نمودند. در جریان اکسیون اعتراضی در مقابل کنسولگری آمریکا در سیدنی تظاهرکنندگان با فریاد شعارهائی همچون "مرگ بر امپریالیسم"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" خواست قلبی کارگران، زحمتکشان و خلقهای نحت ستم ایران را بزواک دادند. این حرکت افشاگرانه از دو سو مورد توجه قرار گرفت. از یک سو تعدادی از نیروهای فعال استرالیایی از جمله نماینده هایی از حزب سوسیالیستهای انقلابی (آر اس پی) و حزب کمونیست استرالیا (سی پی ا) با حضور خود در محل اکسیون با خواستهای مردم ایران اعلام همبستگی نمودند. فعالان این سازمانها بویژه پس از دیدن عکسهائی که به منابه اسنادی، افشاگر جنایات جمهوری اسلامی در حق مردم ایران می باشند و نیز بنرها، شعارها و بیانیه "تظاهرات در همبستگی با مبارزات مردم ایران" که به زبان انگلیسی تهیه شده و در تظاهرات نیویورک نیز از طرف فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در آمریکا و کانادا توزیع شده بود، این بیانیه را مورد تأیید قرار داده و حتی خواستار کمک به ما برای بخش آن بیانیه ها شدند. همین همبستگی ها و تلاشها باعث موفقیت بر چه بیشتر این حرکت شده و در رساندن صدای حق طلبانه توده های ستمدیده ایران به گوش مردم استرالیا ما را یاری نمود. از طرف دیگر دو دسته در آن محل بودند که از حرکت رفقای ما ناخشنود و عصبانی بودند. دسته اول رفرمیست های وطنی بودند که از این امر شاکتی بودند که چرا این اکسیون در جلوی کنسولگری آمریکا در سیدنی برگزار میگردد! و دسته دوم محافظان کنسولگری بودند که با دیدن شعارهای رزمنده ای همچون "مرگ بر امپریالیسم"، "مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی" قصد داشتند با توسل به توهین به تظاهرکنندگان زمینه بر هم زدن این اکسیون را فراهم نمایند که با هوشیاری تظاهرکنندگان تلاش شان شکست خورد. رفقا با درگیر کردن مردم رهگذر در بحثهای افشاگرانه خود، باعث هر چه رسواتر شدن سیاستهای امپریالیستها و مزدورانشان گشتند.

اکسیون اعتراضی به حضور محمود احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در مقابل کنسولگری آمریکا در سیدنی- استرالیا، در کل حرکتی پر بار و موفق بود که جنایات تمامی دار و دسته های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را افشاء نموده و بر ضرورت اتحاد عمل هر چه بیشتر نیروهای انقلابی تأکید داشت. این حرکت با فراخوان رفقای میز کتاب سیدنی که با همکاری نیروهای انقلابی از جمله فعالین چریکهای فدائی خلق ایران شکل گرفته است، سازمان داده شده بود. موفقیت این حرکت بار دیگر بر ضرورت اتحاد عمل نیروهای انقلابی تأکید نموده و نشان داد که باید با تمام قوا در جهت ارتقای مبارزات جاری و افشاک هرچه بیشتر چهره کربه جمهوری اسلامی و مزدوران رفرمیست رنگارنگش اقدام نمود.

مصاحبه با یک فعال کارگری (۲)

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

که شکر چیان را وادار کنند جریمه را به یک روز کاهش بدهد.

سوال: آیا همبستگی کارگران در خارج از محیط کار، مثلا برای امور شخصی با هم همبستگی داشته باشند؟

پاسخ: همبستگی کارگران در واقع همه جانبه بود. از قبیل قرض بهم دادن، دعوت کردن همدیگر به عروسی، شرکت در مجالس ترحیم و خیلی چیزهای دیگر، اما من یک نمونه عینی را که در کارخانه ما اتفاق افتاد در اینجا نقل میکنم. زمستان ۱۳۲۷ هوا بسیار سرد شده بود. احمد یکی از کارگران را دیدم که خیلی به نظرم گرفته آمد. رفتم و با او کمی شوخی کردم اما او سر حال به نظر نمیرسید. نهار که شد سر پرست شیفه که نامش اصغر بود به احمد گفت که با حیدر یکی دیگر از کارگران بروند نهار بخورند. احمد در جواب اصغر گفت: من نهار نمیروم حالم خوش نیست. من به جای اصغر ایستاده بود که او برود نهار بخورد، به این ترتیب من و احمد با هم کار می کردیم می توانستیم بیشتر با هم صحبت کنیم. تولید کمکان ادامه داشت. من و احمد ضمن مراقبت شروع به صحبت کردیم. با اصرار از او خواستم که مشکلس را مطرح کند.

نهایتا او به حرف آمد و گفت سقف یکی از اتاق هایش آمده پائین، گویا بنا تازه کار بوده است و احتمالا درست حسابی سقف را زده است. خانه احمد در گرمدره بود تا تابستان قبل سقف ۲ اتاق و آشپزخانه اش چوبی بود. مقداری پس انداز کرد و ۱۰۰۰ تومان هم شرکت تعاونی به او داد و چوبهای سقف را هم فروخت و سقف خانه را آجری کرد و کلی خوشحال بود. اما حالا بر عکس سقف خانه اش پایین آمده بود و نمی دانست چه کار کند.

عقلم به جای نمیرسید، مسئله پول بود و همه کارگران مشکلاتی شبیه به احمد داشتند. به کسی نمیتوانستم رو بیدازم. خودم میتوانستم به او دوپست تومان بدهم، اما این مشکل او را حل نمیکرد. تازه این میشد قرض و اگر احمد نمیتوانست پس بدهد همیشه با دیدن من عذاب می کشید. با اینکه احمد مرا قسم داده بود که به کسی این موضوع را نگویم اما چاره ای نداشتم مگر اینکه با داداشی یکی از کارگران با سابقه که قبلا در باره اش گفته ام مسئله را در میان بگذارم.

وقتی ماجرا را به داداشی گفتم او گفت: این که کاری ندارد این احمد خودش اگر به بچه ها

کشید و پیشم نشست و تمام ماجرا را تعریف کرد. تازه من فهمیدم که چکار کرده ام. از آن به بعد سقف کارم را به حدی پائین آوردم که صدای خود بسته بندها در آمد که کمی تندتر کار کن ما بیکار نشسته ایم و این خوب نیست. حق مسکن در قانون کار بود. اما مبلغش به حدی کم بود که اصلا نمیشد به حساب آورد. تا آنجاییکه من یادم میاید به خود من بعد از ازدواج حق مسکن تعلق گرفت و حدود ماهی ۱۵ تومان بود.

سوال: آیا کارگران توسط کارفرما تنبیه می شدند و اگر پاسخ مثبت است، شیوه های تنبیه چه بودند؟ آیا کارفرما جهت تنبیه کارگر از روش جریمه استفاده می کرد؟ و آیا روشهای دیگر تنبیه مثل برخورد فیزیکی (کتک زدن) هم مرسوم بود؟

پاسخ: از زمانیکه من به کارگری روی آوردم تنبیه بدنی رایج نبود، اما به عنوان مختلفی کارفرما کارگر را تنبیه فیزیکی میکرد. مثلا به ارادل و اوپاشش دستور میداد که در خارج از کارخانه کارگر را بزنند. حتی خود رضا شکر چیان چند بار با سیلی زده بود بیخ گوش کارگران. ولی بسیار کمتر از دوره های قدیم بود. جریمه برای غیبت کردن، دیر آمدن، کم کاری، تخلف های که خیلی کم روی میداد (مانند دزدی) همیشه بوده و فکر کنم الان هم هست. در کارخانه ما صاحب کارخانه (رضا شکرچیان) سعی داشت به هر بهانه ای شده است کارگران را جریمه کند. معمولا کارگر جریمه شده ای به تنهایی از خود دفاع می کرد، که به جانی نمیرسید و یا اصولا سکوت می کرد. در پاره ای موارد که جریمه دسته جمعی بوده کارگران اعتراضاتی کرده اند و صاحب کارخانه نتوانسته است که کارگران را جریمه کند.

یکبار کارگران مخلوط کن که تعدادشان ۹ نفر بود و در هر شیفتی سه نفر کار می کردند مقداری مواد را خراب می کنند به طوری که نمی شود به عنوان ضایعات هم قلمدادش کرد. در نتیجه آن را به میان آشغالها میریزند طوری که کسی متوجه نشود. هنگام بردن آشغالها کارگرانی که آشغالها را میبرند مواد را می بینند و از آنجائیکه فکر می کرده اند که ممکن است اشتباهی صورت گرفته باشد کسی را با خیر می کنند. چون هیچ کسی زیر بار مسئولیت نرفت شکرچیان ۹ کارگر مخلوط کن را نفری سه روز جریمه کرد. سه روز مزد در آن سالها ۴۵-۴۶ بسیار زیاد بود و روی زندگی کارگران تأثیر می گذاشت. کارگران با یک همبستگی و اتحاد توانستند

سوال: آیا به جز دستمزد رسمی، از مزایای دیگری هم برخوردار بودید؟ دیگر کارگران چطور، مثل حق اولاد، حق مسکن، عیدی و غیره؟

پاسخ: در ایران عیدی و پاداش مربوط به جامعه سرمایه داری نیست. در سفرنامه ها و خاطرات قدیمی نمونه های زیادی هست که پیشه وران و صنعتکاران شب عید به شاگردشان عیدی داده و به خانواده او سر میزدند. اما در زمان توسعه سرمایه داری در ایران عیدی و پاداش بخشی از دستمزد می گردد. تا قبل از اجرای قانون سهیم شدن کارگران در کارخانه، کارگران هر ساله مبلغی ناچیزی به عنوان عیدی دریافت می کردند. اما بعد از اجرای این طرح سرمایه دارها گفتند که کارگران هم صاحب کارخانه هستند دیگر عیدی معنی نمی دهد، چون آنان سود ویژه دریافت می کنند.

اما در مورد پاداش: سرمایه داران برای ایجاد رقابت بین کارگران به نفع خود از دادن پاداش دریغ نمی کردند. بخشی از کارگران که به این حربه آگاهی داشتند سعی نمی کردند که برای مبلغ بسیار ناچیزی به همکاران خودشان ضربه بزنند و کاری نمی کردند که کارشان شامل پاداش شود.

خوب است که در این مورد خاطره ای را تعریف کنم. زمانیکه من در کارخانه استارلایت استخدام شدم، مزدم را ۶ تومان به من ابلاغ کردند. من تازه کار بودم و از مسایلی که در بین کارگران جریان داشت اطلاع نداشتم. کار من اتو کاری بود و هر چند تا سید جوراب ساق بلند زنانه را جلو دستم میریختند اتو می کردم. بعد از اتو کردن، جورابها به قسمت بسته بندی میرفت. کارگران آن بخش ۶ تا دختر بودند که جورابها را بسته بندی می کردند. آنها با اتو کار قبلی که من به جای او کار می کردم به توافق رسیده بودند که یواش کار کند تا بسته بندها کار روی دستشان نماند و مسئول کارخانه به آنها غر نزنند. اما من از این موضوع بیخبر بودم و تند و تند کار می کردم. هفته اول که گذشت ۲ تومان به مزد من اضافه شد و هفته سوم که گذشت مزد من شد ۱۰ تومان.

بسته بندها جریمه می شدند و جریمه آنها را من می گرفتم و من هم از آن اطلاعی نداشتم. یک روز که داشتم میرفتم در کنجی نهارم را بخورم. یکی از دخترها آمد و هر چه از دهنش در آمد به من توهین کرد. من هم سکوت کرده و اصلا نمی دانستم که چکار کرده ام. یکی دیگر از آنها آمد و او را کنار

میامد. از مش حیدر پرسیدم اینجا چه خبر است چه بوی میامد.

او توضیح داد کارخانه علاءالدین به تمام شیفت‌ها یک وعده غذای کامل میدهد. اما در مقابل ماهی بیست و هشت تومان از مزد آنها کم میشود. کارگران هم راضی هستند. من تا آنوقت نمی‌دانستم که کارخانه‌ای وجود دارد که سالن نهار خوری دارد و به کارگران غذا میدهد.

آنروز من جریان را به یکی از دوستانم به نام حسین گفتم. همینجا این را هم بگویم که حسین یکی از دوستان بسیار صمیمی من بود و در آموزشگاه با

او آشنا شدم. او یکسال بعد از من در کارخانه درخشان استخدام شد. و روز بعد موضوع را با اسلامیان در میان گذاشتم. اسلامیان گفت که چند سال پیش کارگران درخواست کرده‌اند که شکرچیان ترتیب نهار خوری را بدهد اما وی موافقت نکرده است. من هم گفتم که ولی آن وقت آنها تنها در خواست داده‌اند. ما میتوانیم بگوئیم که اعتصاب میکنیم. اسلامیان موافق بود اما معتقد بود که ما نمیتوانیم موفق شویم چون قانع کردن کارگران برای اعتصاب آنهم سر موضوعی که زیاد برایشان مهم نبود مشکل است. بی اهمیتی مسئله سالن غذا خوری به این علت بود که همه از خانه چیزی برای خوردن میاوردند و خرج چندانی هم برایشان نداشت.

همان روز من و اسلامیان تصمیم گرفتیم که با هم و جداگانه تحقیق کنیم تا ببینیم چند درصد از کارخانه‌ها نهار میدهند. برای اینکار ما مجبور بودیم که از سرویس کارخانه‌های دیگر جاده کرج استفاده کنیم. در داخل اتوبوس از کارگری میپرسیدیم که کارخانه‌اش نهارخوری دارد یا نه. طولی نکشید که فهمیدی حدود ۶۵٪ از کارخانه‌های جاده کرج نهار خوری دارند. مسئله دیگری هم که متوجه شدیم این بود که همه این نهار خوریا بعد از مبارزه‌ای طولانی بدست آمده اند. همچنین اسلامیان پیدا کرد که در قانون کار جایی از غذای گرم برای کارگر صحبت شده است.

بعد از کسب این اطلاعات تبلیغات سر این مسئله آغاز شد و تعداد ما روز به روز بیشتر می شد. اکثر کارگران قدیمی سر این مسئله توافق داشتند. کارگران فصلی دو جانبه بودند، بخشی از آنها موافق بودند و بخشی هم بی‌تفاوت. ما موفق شدیم تنها مسئله را به میان کارگران ببریم اما موفق نشدیم که کارگران را به اعتصاب بکشیم. ولی دست از فعالیت سر این مسئله بر نداشتیم و فعالانه از کارگران میخواستیم که جهت نهار خوری اعتصاب کنند. درست یادم نیست سال ۱۳۴۵ یا ۱۳۴۶ بود که بر اثر تهدید به اعتصاب هر دو کارخانه قرقه زیا و درخشان دارای سالن نهار خوری شدند. اما اعتصابی صورت نگرفت. برای هر روز غذا یک تومان و نیم از مزد کارگران کم می‌شد.

(ادامه دارد)

از زمانیکه من به کارگری روی آوردم تنبیه بدنی رایج نبود، اما به عناوین مختلفی کارفرما کارگر را تنبیه فیزیکی میکرد. مثلا به ارادل و اوباشش دستور میداد که در خارج از کارخانه کارگر را بزنند. حتی خود رضا شکر چیان چند بار با سیلی زده بود بیخ گوش کارگران. ولی بسیار کمتر از دوره‌های قدیم بود. جریمه برای غیبت کردن، دیر آمدن، کم کاری، تخلف‌های که خیلی کم روی میداد (مانند دزدی) همیشه بوده و فکر کنم الان هم هست. در کارخانه ما صاحب کارخانه (رضا شکرچیان) سعی داشت به هر بهانه‌ای شده است کارگران را جریمه کند. معمولا کارگر جریمه شده یا به تنهایی از خود دفاع می‌کرد، که به جانی نمیرسید و یا اصولا سکوت می‌کرد. در پاره‌ای موارد که جریمه دسته جمعی بوده کارگران اعتراضاتی کرده‌اند و صاحب کارخانه نتوانسته است که کارگران را جریمه کند.

کارخانه‌های دیگر که نزدیک کارخانه ما قرار داشتند استفاده می‌کردند و خود را به کارخانه می‌رسانند. چون راننده‌ها همه کارگران را نمیشناختند. کارخانه‌هایی که ما از سرویس آنها استفاده میکردیم و یا کارگران آنها از سرویس کارخانه ما استفاده می کردند عبارت بودند از کفش بلا، زامیاد، علاءالدین و قرقه زیا، چون سرویس ما هم با قرقه زیا فرق داشت. این امر به کارگران امکان داده بود تا با هم دوست شوند و در یک پارچگی و اتحاد کارگران در سال ۵۷ بسیار مفید و مؤثر بود.

سوال : آیا در کارخانه مزبور سالن غذا خوری وجود داشت ؟ و آیا به کارگران غذا هم می دادند؟ و اگر میدادند آیا غذای گرم بود؟

پاسخ: مسئله سالن غذا خوری یکی از تجربیات مبارزاتی کارخانه درخشان و قرقه زیا است. برای همین من آن را مفصل تر و همانطور که بود برای شما نقل می‌کنم. چون ما کارگران در کارخانه تشکیلاتی سیاسی و یا کارگری نداشتیم تا برای ارتباط با جاهای دیگر برنامه ریزی کنیم، اکثر ارتباطها یا تصادفی بود یا نزدیکی فامیلی کارگران چند بخش به همدیگر. گاهی که از سرویس کارخانه جا می‌ماندیم و با سرویس کارخانه دیگری می‌آمدیم با کارگران کارخانه‌های دیگر آشنا می‌شدیم.

یک روز زمستان بود. بعد از تمام شدن کار، یکی از همکارانم به نام مش حیدر گفت بیا بریم خانه ما ما امشب سفره نذری داریم. در ادامه مطرح کرد به شرطی که پیاده بریم و سری هم به کارخانه علاءالدین که پسرش در آنجا کار می‌کرد بزنیم. بعد گفت چون قرار است به پسرم سهمیه چراغ زمستانی بدهند اگر گرفته بود با خودمان ببریم چون ۲ تا از اتاقها خیلی سرد هستند. نگهبانهای کارخانه علاءالدین مش حیدر را میشناختند. همه از یک آبادی بودند بعد از اینکه کمی با او شوخی کردند به ما اجازه دادند که برویم پسر مش حیدر را ببینیم. پسرش کار داشت و میبایست ما صبر کنیم تا فرصتی پیش بیاید و او به دفتر برود و حواله چراغها را بگیرد. کمی که گشتیم از جلوی آشپزخانه که رد شدیم بوی خورشفت و خوراکی عجیبی

می‌گفت راه حلی برایش پیدا می‌کردند. برو یک قلم و کاغذ بیاور تا بهت بگویم چه کار کنیم. از تمام بچه‌های قدیمی و به پیشنهاد من چندتائی از جدیدها لیستی تهیه کردیم. با دیدی که داداشی نسبت به وضع مالی بچه‌ها داشت جلو اسم هرکدام مبلغی نوشتیم. جمع که زدیم ۱۵۰۰ تومان شد. داداشی به من گفت که از نعمت چوپانی (او بنائی بلد بود) بپرسم که سقف سه تا اتاق با همه چیز چقدر میشود. نعمت کمی حساب کرده و گفت ۲۵۰۰ تومان میشود. ۱۰۰۰ تومان کم داشتیم. بنابراین باز ارقام را بریدم بالا.

داداشی به من ماموریت داد که برو خودت پولها را جمع کن. اگر کسی توضیح خواست بهش بگو برو از داداشی بپرس و به هیچکس نگو پول را برای چه میخواهید. در میان تمام کسانی که در کارخانه بودند فقط ۲ نفر گفتند که پول ندارند. یکی خود احمد بود. (برای اینکه به این کار ما اعتراض نکنند اسم خودش را در لیست هم نوشته بودیم) احمد از من خواست که سهم او را من بگذارم او بعدا به من پس میدهد. نفر دوم کارگری به نام ایوب بود (ایوب از کارگران قدیمی بود اما همیشه از زیر بار همه کارها در میرفت ولی روز بعد با پشتیبانی هم‌رنگ جماعت میشد). ایوب روز بعد در حالیکه ۲۰ تومان به من میداد گفت: " جان تو شب خوابم نبرد، همه‌اش به خودم گفتم خره این مظفر بی دلیل این کار را نمیکند حتما نیت خیری توش هست. بیا این ۲۰ تومان من اما میشه جان خودت بگوئی برای چی هست؟ عروسیه مگر نه؟"

غیر از من و داداشی کسی نمیدانست که پولها برای چی هست. در حالیکه هر کسی به جوری میخواست سر در بیاورد. البته تا پولها جمع شد ۳ روز طول کشید. پول که آماده شد نعمت را صدا زدیم دادیم دستش که خودش اقدام کند و در عرض هفته آینده سقف خانه احمد را بزند. قرار شد که پول کارگر هم ندهد اگر احمد خودش کافی نیست از بچه‌های کارخانه کمک بگیرد.

از اینگونه موارد زیاد بود. گاهی کسانی که خود نیازی به وام تعاونی نداشتند، برای کسان دیگر وام می‌گرفتند این هم یک نوع تعاونی و همبستگی بود.

سوال: آیا برای رسیدن به محل کار سرویس خاصی وجود داشت و آیا شما برای استفاده از آن مجبور بودید که بخشی از دستمزدها را به این امر اختصاص دهید ؟ یا کارفرما مسئولیت این امر را بر عهده گرفته بود؟

پاسخ: زمانیکه من وارد کارخانه شدم قرقه زیا و درخشان روی هم رفته چهار دستگاه اتوبوس داشتند. کارگرها بابت این سرویس پولی پرداخت نمی‌کردند و مجانی بود. سرویس کارخانه‌ها در آنزمان بسیار افتضاح بود. گاهی راننده‌های اتوبوس دبه در میاوردند و اگر خود به علت خواب مانند دیر آمده بودند از میان برها میرفتند و عده‌ای از کارگران جا میماندند. اما کارگران اگر میدانستند که جا مانده‌اند با اتوبوس

گزارش آکسیون افشاگرانه و نمایشگاه عکس در سیدنی - استرالیا



در تاریخ ۲۹/۰۸/۲۰۱۰ در بیست و دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و در اعتراض به دستگیری و شکنجه و اعدام دستگیر شدگان جنبش اخیر مردمی توسط جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی، نمایشگاه عکس و آکسیون افشاگرانه ای به فراخوان میز کتاب سیدنی که هواداران چریکهای فدایی خلق هم از فعالین آن میباشند، در تاون هال مرکزی شهر سیدنی برگزار گشت.

در این حرکت افشاگرانه که تنی چند از هموطنان ایرانی نیز حضور داشتند، اطلاعاتی های میز کتاب سیدنی، پیام افشاگرانه چریکهای فدایی خلق به مناسبت بیست و دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و اطلاعاتی های دیگر فعالین در میز کتاب، به زبان انگلیسی در سطح گسترده ای در میان رهگذران توزیع شد که موجب افشای هر چه بیشتر جنایات هر دو جناح رژیم جمهوری اسلامی شد.

در این آکسیون دو ساعته افرادی با بافت و ملیتهای مختلف و دیدگاه های متفاوت، سنوآلها و نظراتشان را مطرح می کردند. از آن جمله فردی میانسال استرالیایی با تاکید به داشتن آمار و خبرهای روز ایران به ما پیشنهاد میکرد که در حمایت از این حرکت افشاگرانه و علیه فانتلین مردم مبارز ایران اقدام به جمع آوری امضاء کنیم. فرد دیگری (احتمالاً لبنانی تبار) به دفاع از احمدی نژاد پرداخت که ما از او خواستیم که نمونه ای مثبت از اعمال او را مثال بزند. ما با نشان دادن تصاویر و عکس های متعددی از سرکوب ها و جنایات هر دو جناح رژیم در رابطه با ماهیت ضد خلقی کلیت رژیم افشاگری کردیم که با فحاشی این شخص مرتجع روبرو شدیم که از آنجا که در مقابل توضیحات منطقی ما پاسخی نداشت محل را ترک کرد.

خانم جوانی در ارتباط با سنگسار در ایران به طرح نظرانی فمینیستی پرداخت. رفقای ما توضیحاتی در رابطه با نظرات مارکسیستی در زمینه شیوه درست مبارزه برای کسب آزادی و برابری واقعی زن و مرد و رهایی زنان کارگر از ستم مضاعف دادند. آنها توضیح دادند که مبارزه برای کسب آزادی زنان جدا از مبارزه طبقاتی و تلاش برای ایجاد جهانی نوین و تغییر بنیادین نظام استثمارگرانه موجود نیست.

شرکت مردم در اینگونه بحث و گفتگوها و استقبال آنان از نمایشگاه عکس یکی از جنبه های مثبت این حرکت موفقیت آمیز بود.

هواداران چریکهای فدایی خلق ایران
(فعال در میز کتاب سیدنی)
۲۹ اگوست ۲۰۱۰

معدنچیان به دام افتاده در شیلی!



مردم سراسر دنیا حالا دیگر از خیر داغ گرفتار شدن ۲۲ تن از کارگران معدن شیلی در عمق ۷۰۰ متری زیر زمین مطلع هستند. خواست این معدنچیان برای زنده ماندن و کوششهایی که برای نجات آنها صورت میگیرد، توسط مردم، با تحسین دنبال می شود.

اما در مطبوعات، راجع به شرایط زندگی دشوار و غم انگیز کارگران معدن در امریکای لاتین و در همه دنیا، یعنی کارگرانی که قربانی وحشیگری سرمایه دارنی هستند که سود خود را به قیمت زندگی و سلامتی آنها بدست می آورند، چیزی نوشته نمی شود. مطبوعات همچنین در مورد این که همین ۲۲ تن از معدنچیان شیلی چرا و تحت چه شرایطی اکنون در زیر زمین گرفتار شده اند هم چیزی نمی گویند.

کمپانی سن استین (San Esteban)، که صاحب معدن مورد بحث در شیلی است، در ارتباط با بی اعتنائی و نادیده گرفتن وضعیت رفاهی کارگرانش، بد طولانی دارد. تا کنون بیش از ۸۰ رویداد ناگوار در این معدن اتفاق افتاده است. اما شواهدی در دست نیست که نشان دهد که این کمپانی آن رویدادها را بطور کامل و دقیق مورد بررسی قرار داده و با اقداماتی برای جلوگیری از رویدادهای مشابه در آینده به عمل آورده است. پیش از واقعه دردناک اخیر در جریان انفجارهایی که قابل جلوگیری بودند، دوتن از کارگران معدن جان خود را از دست دادند.

از کمپانی مزبور خواسته شده بود که نردبانی را از ته معدن تا روی زمین بنا بکند، اما کمپانی در این کار تعلل کرده و تنها یک سوم نردبان را ساخته بود. در نتیجه وقتی کارگران از طریق تونل هواکش تلاش کردند معدن را تخلیه کنند و از نردبان بالا رفتند، در نیمه راه متوجه شدند که نردبان هنوز به طور کامل ساخته نشده است.

احتمال زیادی دارد که این ۲۲ کارگر معدن، جان خود را در زیر زمین از دست بدهند. آنها تا کنون با جیره بندی مقدار کم غذایی که با خود داشتند، توانسته اند زنده بمانند. البته از طریق سوراخ کوچکی هم از بیرون به آنها غذا و دارو فرستاده می شود. اما گزارش ها حاکی است که بیرون آوردن این کارگران از معدن تا مدتها طول خواهد کشید. برای این کار تونلی از سطح زمین به طرف پائین حفر می شود و این معدنچیان باید سخت کار کنند تا ۳۰۰۰ تن سنگ و خاک که به ته معدن می ریزد را تخلیه بکنند. آنها در شرایطی برای نجات خود مجبور به چنین کاری هستند که به خاطر بی غذایی خیلی ضعیف شده و وزن کم کرده اند؛ و خیلی از آنها با توجه به فضائی که در آن حبس شده اند، دچار دلهره و ناراحتی های روحی شده و ترس از وضعیت اسفناکی که در آن گرفتار آمده اند، آنها را فرا گرفته است.

واضح است که این کمپانی با در آمدی چندین میلیون دلاری، قبل از این که به فکر سلامتی و زندگی کارگرانش باشد به فکر افزودن پرسود خود بوده است. بنابراین، این کمپانی چه در مورد این تراژدی و چه در مورد رویدادهای ناگوار دیگری که در گذشته برای کارگران این معدن بوجود آمده، مستقیماً مسئول می باشد. چرا که آگاهانه و عمداً از انجام اقدامات امنیتی لازم برای حفظ سلامتی آن ها اجتناب کرده است. آنها حتی قوانین خودشان را هم، علیرغم همه اتفاقاتی که برای کارگران این معدن بوجود آمده، زیر پا گذاشته اند.

واقعاً چقدر باید زندگی ها از بین برود تا این سیستم که کسب سود را بالاتر از هر چیزی قرار داده، تغییر بکند!؟

بهاره



اسناد جنایات ارتش آمریکا در افغانستان!

یکی از اسرار جنایت بار ارتش آمریکا که در اسناد مزبور فاش شده، مربوط به "یگان ویژه ۳۷۳" است که به "یگان مرگ" یا "یگان سیاه" نیز مشهور است و یکی از یگان های مجرمانه ارتش تبهکار آمریکا می باشد. کار "یگان مرگ" شکار و ترور کسانی است که با اشغال کشورشان مخالفند و با نیروهای اشغالگر ناتو و آمریکا مبارزه می کنند. "یگان مرگ" قربانیان خود را از میان لیست های پنتاگون و سی-آی-ا (تحت عنوان لیست "مظنون ها") انتخاب میکند که شامل نام هزاران نفر از کسانی است که بدون وجود هیچ نوع مدرکی به تروریسم و همکاری با القاعده و طالبان و یا مخالفت با آمریکا متهم شده و بدون تشکیل هیچ دادگاهی محکوم به اعدام شده اند. "یگان مرگ" مسئول اجرای این احکام بوده و تاکنون هزاران انسان بی گناه را ترور و اعدام کرده است. این یگان در برخی از عملیات مجرمانه خود نیروهای خودی و محلی را نیز به اشتباه به قتل رسانده است. به عنوان مثال در ۱۱ ژوئن ۲۰۰۷ یگان ۳۷۳ در تاریکی شب در محلی نزدیک جلال آباد به اشتباه به پلیس های محلی حمله کرد و ۴ پلیس را زخمی و ۷ نفر از آنها را کشته است.

یکی دیگر از جنایات "یگان مرگ" قتل عام در "نانگارخل" است. در ۱۶ اگوست ۲۰۰۷ یگان ۳۷۳ با این ادعا که یکی از سران طالبان در روستایی به نام "نانگارخل" در استان پکتیکا مخفی شده، این روستا را موشک باران کرد که در نتیجه این اقدام ۱۳ نفر (منجمله ۷ کودک) به قتل رسیدند. وقتی که این تبهکاران آمریکایی نتوانستند چیزی جز اعضای خانواده های روستایی زخمی و کشته شده را در روستای ویران شده ببینند، ادعا کردند که روستائیان اعضای طالبان را فراری داده بودند.

این "یگان مرگ" در ۴ اکتبر ۲۰۰۷ نیز به بهانه تلاش برای دستگیری یکی از اعضای طالبان به روستای دیگری در همان منطقه حمله کرد. این بار نیز نه تنها دستش به طالبان نرسید، بلکه ۹ نفر ۴ مرد روستایی، یک زن و سه دختر و یک پسر بچه را به قتل رساند. در گزارشی که ارتش آمریکا در آن زمان از طریق رسانه ها منتشر کرد، ادعا شده بود که نیروهای آمریکایی چندین عضو طالبان را در این حمله کشته اند. وقتی که پس از مدتی ارتش آمریکا مجبور شد به کشته شدن غیرنظامیان در این عملیات اعتراف کند، روستائیان را (که ادعا میشد به نیروهای طالبان کمک کرده اند) در به قتل رساندن غیرنظامیان مقصر دانست.

یکی از واقعیات انکارناپذیری که با استناد به این اسناد اثبات می شود این امر است که نیروهای اشغالگر به شیوه های مختلف بر جنایات و اعمال تبهکارانه خود در افغانستان سرپوش نهاده اند. به عنوان مثال اخبار مربوط به بمباران کورکورانه شهرها و روستاهای افغانستان توسط ارتش آمریکا، و یا شبانه به خانه های مردم یورش بردن و کشتار آنها و برچسب طالبان و القاعده زدن به کشته شدگان، و یا تیراندازی به مردم و کشتار سادیسیم گونه آنها توسط سربازان و افسران آمریکایی که در ایست های بازرسی

افغانستان کمک خواست، سربازان نیروی دریایی آمریکا و سربازان حکومت محلی (دین محمد) در پناه رگبار هلیکوپترهای آمریکایی به تظاهرات حمله کردند و ۳۷ نفر را کشته و تعداد زیادی را زخمی کردند. اما نیروهای نظامی آمریکا برای سرپوش نهادن به این جنایت، آن را در گروه عملیات "حوادث طبیعی و غیر جنگی" دسته بندی و ثبت کرده اند. این یکی از شیوه های متعدد اشغالگران برای سرپوش نهادن بر جنایاتشان است.

یکی از واقعیتهای هابی که میتوان در این اسناد مشاهده کرد، بی تفاوتی نیروهای اشغالگر در مقابل کشته شدن غیرنظامیان و خانواده های بیگناه افغانی در جنگ است. اشغالگران جنایتکار نه تنها برای جلوگیری از کشته شدن غیرنظامیان تلاشی نمی کنند، بلکه از به قتل رساندن مردم بیگناه به عنوان حربه ای برای ایجاد جو رعب و وحشت و بازداشتن مردم افغانستان از مبارزه بر علیه جنگ و اشغالگران، استفاده می کنند و آنگاه تلاش می کنند که به شیوه های مختلف این جنایاتشان را از دید جهانیان پنهان کنند. با کنار هم قرار دادن اسناد منتشره میتوان به بسیاری از واقعیات موجود در افغانستان پی برد. با مقایسه این اسناد (که گزارشات درونی ارتش آمریکاهستند) با گزارش های بیرونی (یعنی آنچه که رسماً به افکار عمومی اعلام شده) میتوان هر چه روشنتر مشاهده کرد که چگونه جنایات نیروهای اشغالگر در افغانستان سانسور شده و از چشم مردم آمریکا و جهان پنهان نگاه داشته میشوند.

به عنوان مثال در یکی از اسناد مزبور، حمله نیروهای هلندی در ۲۸ مارس ۲۰۰۷ به دهکده ای در قندهار شرح داده شده است. افسری که نویسنده گزارش بوده نوشته است که این حمله منجر به کشته شدن ۴ روستایی و زخمی شدن ۷ نفر شده و "می تواند به تنفر سربازان هلندی از جنگ و خودداری آنها از شرکت در عملیات آینده منجر شود. در نتیجه دولت هلند باید با استفاده از تبلیغات سربازان را به ادامه جنگ تشویق کند و از بروز بحران سیاسی در میان سربازان مستقر در افغانستان جلوگیری کند."

در ۲۵ جولای ۲۰۱۰ سایت "ویکی لیکس" مبادرت به انتشار تعدادی (۹۲ هزار عدد) از اسناد مجرمانه ارتش آمریکا در ۲۰۰ هزار صفحه به اسم "خطرات جنگ افغانستان" نمود و مدعی شد که این اسناد از طریق نامعلومی به دست اش رسیده است. (۱) این اسناد حاوی گزارش های عملیات نظامی و حوادث روزمره فرارگاه های آمریکا (و در واقع بخشی از جنایات روزانه نیروهای اشغالگر) از ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ است که سربازان و افسران برای اطلاع فرماندهان خود تهیه کرده اند. در این اسناد به موارد بسیاری از کشته شدن مردم بی گناه در بمباران شهرها و روستاها توسط هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی اشاره شده، که از ارتفاع ۱۵ کیلومتری بدون هیچ اختطاری مردم بیگناه را هدف قرار داده و به کام مرگ و نیستی فرستاده اند.

در تعداد زیادی از این اسناد به سرنوشت خانواده های افغانی ای اشاره شده که در اتومبیل ها و موتورسیکلت های خود در حال عبور از کنار ایستگاه های بازرسی با گلوله های سربازان آمریکایی کشته شده اند. به عنوان مثال در یکی از اسناد نوشته شده که نیروهای آمریکایی در یکی از روزهای سال ۲۰۰۸ اتومبیلی را که از کنار فرارگاه آنها عبور میکرد مورد حمله قرار داده و در نتیجه ۱۵ نفر را به قتل رساندند. در این اسناد همچنین به جنایات نیروهای کشور های دیگر هم اشاره شده است. برای نمونه در سندی آمده که نیروهای فرانسوی در سال ۲۰۰۸ یک اتوبوس بین شهری را که به فرارگاه آنها نزدیک میشد به رگبار بستند و هشت نفر را زخمی کردند.

در اسناد مزبور، موارد متعددی از به خاک و خون کشیده شدن تظاهرات ضدجنگ مردم افغانستان و کشته شدن آنها توسط سربازان آمریکایی نیز گزارش شده است. به عنوان مثال در یکی از اسناد مربوط به ۱۱ ماه مه ۲۰۰۵ گزارشی از سرکوب خونین تظاهرات مردم جلال آباد توسط نیروهای آمریکایی نوشته شده است. در آن روز یک واحد از نیروی دریایی آمریکا که در محل مستقر بوده، برای سرکوب مردمی که بر علیه آمریکا به تظاهرات دست زده بودند، از نیروی هوایی آمریکا و نیروهای دولت دست نشانده

به کمین مردم بی دفاع می نشینند، هیچگاه در رسانه ها درج نشده و به گوش مردم نرسیده است. هر گاه نیز که اشغالگران با انتشار اخبار این جنایات از طرق دیگر مواجه شده اند، قربانیان جنایات خود را به دروغ نیروهای طالبان و القاعده نامیده اند. این موضوع یک روز پس از درج اسناد افغانستان در سایت "ویکی لیکس" در رابطه با خبر حمله موشکی نیروهای آمریکایی به استان هیلمند نیز تکرار شد. خبرگزاری های متعدد در جهان اعلام کردند که در این حمله که یکی از وحشیانه ترین عملیات اشغالگران (پس از کشتار در منطقه فرآه در ماه مه ۲۰۰۹) در طول ۹ سال گذشته در افغانستان بود (۲) بیش از ۵۲ نفر زن و مرد و کودک کشته شدند. با اینکه عکس های زیادی از اجساد غیرنظامیان کشته شده در این حمله و مصاحبه های متعددی با بازماندگان آنها منتشر شد، اما سخنگوی ارتش آمریکا ادعا کرد که "مدرکی مبنی بر کشته شدن غیرنظامیان وجود ندارد."

با اینکه اسناد منتشر شده در این سایت در باره جنگ افغانستان تنها بخش کوچکی از واقعیات موجود را شامل میشوند و هنوز در رابطه با هویت افشاء کنندگان این اسناد و اهداف واقعی آنان از انتشار آنها ابهاماتی وجود دارد، اما هزاران نمونه از عملیات جنایتکارانه نیروهای اشغالگر که در این اسناد گزارش داده شده اند به روشنی افشاء کننده ماهیت تبهکارانه این جنگ و دروغین بودن تبلیغات و ادعاهای آنها مبنی بر "گسترش دموکراسی و آزادی و برابری زن و مرد" در افغانستان هستند.

فاش شدن اینگونه اسرار نه تنها دولت آمریکا بلکه دیگر دولت‌های امپریالیستی که در حمله نظامی به افغانستان شرکت داشتند را نیز خشمگین کرده است. به عنوان مثال از آنجا که نیروهای مستقر در پایگاه آلمانی "مرمل" در مزارشریف در تهیه لیست "مظنون‌ها" و شکار و به قتل رساندن آنها نقش فعالی داشته اند، دولت آلمان از افشای این اسرار بسیار خشمگین شده و تلاش زیادی کرده است که سایت "ویکی لیکس" بسته شود و دست اندرکاران آن به مجازات برسند. مقامات دولت آلمان که نمی توانند واقعیات موجود در اسناد مزبور را کتمان کنند، به عوامفریبی روی آورده و اعلام کرده اند که "شاید مظنون ها توسط سربازان آلمانی کشته شده باشند، اما این عملیات در چهارچوب قوانین بین الملل انجام شده اند." یکی دیگر از مسائلی که با انتشار اسناد مزبور در "ویکی لیکس" مجدداً در سطح جامعه آمریکا مطرح شد، زیر پا گذاشتن حقوق دموکراتیک شهروندان آمریکا توسط دولت این کشور است.

در تاریخ ۵ آگوست یک کنفرانس مطبوعاتی توسط پنتاگون در مورد اسناد افشاء شده برگزار شد و در آنجا "جف مورل" سخنگوی پنتاگون اقرار کرد که یک تیم ۸۰ نفره مشغول زیر و رو کردن این مدارک برای کشف افرادی هستند که این اسناد را برای سایت "ویکی لیکس" فرستاده اند. سپس "مورل" مسئولین سایت "ویکی لیکس" را متهم به "زیر پا گذاشتن قانون" کرد و با گستاخی بسیار به تهدید آنها پرداخت و گفت "از آنها

می خواهیم که آنچه را که دزدیده شده به ما برگردانند. اگر دوست نداشته باشند که این کار را انجام دهند، آنوقت ما تصمیم خواهیم گرفت که قدرت انجام چه کارهایی را برای مجبور کردن آنها داریم."

رسانه ها و سناتورها و نمایندگان دست راستی سنای آمریکا نیز با "مورل" همصدا شده و از دولت خواستند که سایت "ویکی لیکس" را ببندد و مسئولین آن را به مجازات برساند. به عنوان مثال "مایک راجرز" مأمور سابق اف-بی-آی و نماینده فعلی کنگره آمریکا در یک برنامه رادیویی در اول آگوست برعلیه سربازی به نام "بردلی منینگ" (۲) صحبت کرد و گفت "من فکر می کنم که اعدام مجازات مناسبی برای منینگ باشد اگر ثابت شود که اسناد محرمانه را به ویکی لیکس داده است. بجز اعدام هیچ مجازات دیگری را کافی نمی دانم."

با توجه به اصول آزادی بیان و مطبوعات در قانون اساسی این کشور، برخی از شهروندان آمریکا از خود می پرسند که به چه دلیل پنتاگون و وکلای مجلس این کشور به خود حق می دهند که یک سایت اینترنتی را به جرم اطلاع رسانی به مردم تهدید کنند؟ واقعیت این است که این اولین باری نیست که دولت آمریکا قانون اساسی این کشور و قوانین بین الملل را زیر پا گذاشته و حقوق دموکراتیک مردم آمریکا و جهان را نادیده گرفته و به ظلم و ستم و ترور و جنایت برعلیه مخالفین خود در سراسر جهان دست زده است. دولت آمریکا اینترنت و دیگر رسانه ها و تکنولوژی ارتباطات را کاملاً در کنترل خود دارد و هر زمان که اراده کند می تواند مکالمات تلفنی و ایمیل و دیگر اطلاعات خصوصی مردم را با دور زدن موانع قانونی بدست آورد. دولت آمریکا در اواسط ماه جولای ۲۰۱۰ برای اینکه بتواند بطور قانونی یورش خود به حقوق دموکراتیک مردم را ادامه دهد و دامنه کنترل خود بر روی ارتباطات الکترونیکی مردم را هر چه گسترده تر سازد، لایحه ای را برای تصویب به کنگره فرستاد که بر اساس آن اف-بی-آی میتواند بدون اجازه قانونی به ایمیل افراد دسترسی پیدا کند و محتوای آنها و لیست ارتباطات و صفحه فیس بوک و پالتاک و دیگر منابع اینترنتی اشخاص مورد نظر خود را کنترل کند و کلیه اطلاعات شخصی آنها را بدست آورد.

باید توجه داشت که با اینکه هنوز چنین قانونی تصویب نشده، اما این بدان معنا نیست که اف-بی-آی تاکنون این نوع جاسوسی ها را برعلیه شهروندان آمریکا و دیگر کشورها انجام نداده است. دولت آمریکا از زمانی که بخشی از تکنوزی اینترنت را (که در انحصار خود داشت) در دسترس عموم قرار داد، همیشه با استفاده از تقاضانامه ای قانونی به اسم "نامه امنیت ملی" رسماً اطلاعات اینترنتی مخالفین خود را بدست آورده است. اخیراً نیز اداره ای در پنتاگون به نام "دفتر فرماندهی مبارزه با تروریسم اینترنتی" تأسیس شده است که به بهانه مبارزه با "تروریسم اینترنتی" ارتباطات خصوصی افراد را کنترل میکند. این تلاشهای دولت آمریکا برای گسترش هرچه بیشتر کنترل خود بر زندگی خصوصی مردم نشان

میدهد که این دولت در شرایط اجتماعی-سیاسی کنونی تا چه حد از رشد آگاهی و افزایش توانایی های ارتباطاتی توده ها در هراس بوده و کنترل و سانسور ارتباطات و کانالهای اطلاعاتی مردم را امری حیاتی برای خود می داند. دولت آمریکا که به دروغ تبلیغ می کند که برای اشاعه صلح و تمدن و پیشرفت در افغانستان به این کشور حمله کرده، از انتشار هر سندی که این عوامفریبی ها را افشاء کند به هراس افتاده است. دولت آمریکا درحالیکه اسناد افشاء شده را ساختگی و بی اهمیت جلوه می دهد در همان حال با این ادعا که انتشار این اسناد خطرات امنیتی برای نیروهای آمریکا به بار می آورد و منجر به افزایش خطر "تسلط تروریسم بر اینترنت" خواهد شد در تلاش است تا کنترل خود روی اینترنت و سانسور رسانه ها را گسترش بخشیده و افزایش دهد.

در شرایطی که اشغالگران در کشورهای خودشان نیز با مخالفت عظیم افکار عمومی روبرو هستند و همه سرشماری های رسمی و غیررسمی نشان می دهند که اکثریت مردم در جوامع اروپایی و آمریکا با جنگ در عراق و افغانستان و اشغال این کشورها مخالف هستند؛ اما دولت آمریکا و متحدینش بر اشغال افغانستان تأکید داشته و در حال حاضر تعداد نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان به بیش از ۱۰۰ هزار نفر رسیده است و این نیروها حملات جدیدی را برای خاک یکسان کردن قندهار (دومین شهر بزرگ افغانستان) آغاز کرده اند. (۴) با اینکه طبقات حاکم بر این کشورها به طرق مختلف توانسته اند از بروز علنی مخالفت مردم با جنگ جلوگیری کنند و در واقع جنینش توده ای ضد جنگ را خاموش کنند، اما ضدیت با جنگ هنوز در اعماق وجدان اجتماعی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان تحت ستم وجود دارد.

اسناد افشاء شده در ویکی لیکس که تنها بخشی از واقعیات موجود در افغانستان (و آن هم از دید سربازان آمریکایی) را بیان می کنند، به وضوح نشان می دهند که چگونه دولت آمریکا که به بهانه صدور "دموکراسی" به افغانستان و مبارزه با تروریسم به این کشور حمله کرده، دولتی دست نشانده و فاسد و مزدور را (که اخیراً اسنادی مبنی بر حقوق بگیر سی-آی-ا بودن تعدادی از آنها نیز فاش شد) به عنوان الگوی دموکراسی هدایی آمریکا به مردم محروم افغانستان تحمیل کرد. دولت آمریکا که دم از "مبارزه با تروریسم" می زند خود به کشتار و ترور مردم محرومی پرداخته که برای آزادی کشورشان و در آرزوی دموکراسی واقعی، در مقابل نیروهای اشغالگر مقاومت می کنند. و دولت آمریکا دقیقاً برای سرپوش نهادن بر این واقعیات است که از افشای کوچکترین مدارکی وحشت دارد. واقعیت این است که ما امروز با طبقه سرمایه دار جهانی روبرو هستیم که در مواجهه با بحرانهای عمیق و بنیادی سرمایه داری، از ارتکاب به هیچ جنایتی برای پیشبرد منافع خود خودداری نمی کند. برای مجبور کردن امپریالیستهای جنایتکار به ترک افغانستان و پایان دادن به این جنگ امپریالیستی، تنها افزایش آگاهی در مورد جنایات جنگی امپریالیست ها و

کشاندن افکار عمومی به سمت مخالفت قاطع با جنگ و تقویت جنبش ضد جنگ کافی نیست. اینها گرچه لازم است اما باید تلاش نمود تا همه مبارزات و جنبشهای توده ای در پیوند با یکدیگر و تحت رهبری طبقه کارگر و در راستای نابود نظام گندیده سرمایه داری قرار گیرد.

مریم

زیرنویس:

۱- سایت "ویکی لیکس" Wikileaks در دسامبر ۲۰۰۶ ایجاد شد و در حال حاضر ادعا می کند که بیش از یک میلیون سند و مدرک در اختیار دارد. هر کسی می تواند اسناد موثق خود را به صورت ناشناس به این سایت ارائه دهد. اما تیمی متشکل از خبرنگاران داوطلب و کارکنان سایت درباره اینکه کدام مطالبی را منتشر کنند تصمیم میگیرند. این سایت توسط سازمانی موسوم به "سان شاین پرس" اداره می شود و گفته شده که بودجه آن از سوی فعالین حقوق بشر و گروه های مختلف خبرنگاران و برخی دیگر از فعالین اجتماعی تامین می شود. این سایت تاکنون به چندین افشاگری تاثیر گذار دست زده است. به عنوان مثال در آوریل سال ۲۰۱۰ ویدئویی از طریق این سایت منتشر شد که یک هلیکوپتر آپاچی ارتش آمریکا را در حال تیراندازی به گروهی از مردم (۱۲ نفر غیرنظامی منجمله دو خبرنگار روبرتز) و به قتل رساندن آنها در سال ۲۰۰۷ در بغداد نشان می داد. از جمله مدارک جنجالی دیگری که از طریق این سایت

منتشر شده، نسخه ای از دستورالعمل عملیاتی ارتش آمریکا در رابطه با شیوه بازجویی و شکنجه زندانیان گوانتانامو است. در اواسط مارس سال جاری سندی از سی-آی-ا در این سایت درج شد که در آن ادعا شده بود که سایت ویکی لیکس "تهدیدی برای ارتش آمریکاست". تاکنون تلاش های زیادی از طرف دولتهای مختلف و همه جناح های سیستم سیاسی آمریکا از دمکرات ها گرفته تا جمهوری خواهان و لیبرال ها و محافظه کاران، برای متوقف کردن این سایت صورت گرفته که هیچکدام موثر واقع نشده اند. اینگونه تلاشها یورشوی به حقوق دمکراتیک مردم آمریکا و تلاشی مذبوحانه برای ایجاد فضای ترس و خودسانسوری است که دیگر کسی جرئت انتقاد از جنگهای امپریالیستی و جنایات آمریکا در عراق و افغانستان را نداشته باشد.

۲- در ماه مه ۲۰۰۹ نیروهای اشغالگر افغانستان در حمله هوایی به استان "فراه" ۱۴۰ نفر غیرنظامی منجمله ۹۳ کودک و ۲۸ زن را به قتل رساندند.

۳- "بردلی منینگ" سربازی است که به اتهام همکاری با "ویکی لیکس" در رابطه با یکی از گزارشات قبلی این سایت از ۲۸ جولای تاکنون در زندان انفرادی "کوانتیکو" در پایگاه نظامی ویرجینیا به سر می برد. او یک فیلم ویدئویی را که در آن صحنه کشتار مردم در یکی از محلات بغداد توسط یک هلیکوپتر عراقی (در سال ۲۰۰۷) دیده میشود را به "ویکی لیکس" فرستاده بود. سخنگوی ارتش ادعا کرده که او در افشای اسناد اخیر نیز دست داشته است. مدتی پیش یک "هکر"

رمز شکن کامپیوتر به نام "ادرین لامو" توسط "اف-بی-آی" دستگیر شد و به همکاری با آنها پرداخت گفته می شود که وی "بردلی منینگ" را لو داده است. او طی همکاری بیشتر با اف-بی-آی موجب بازجویی ها و دستگیری های متعدد دیگری در دانشگاه های "MIT" و "بوستون" و دانشگاه های دیگر در "بوستون" شد. جرم برخی از دستگیر شدگان ایمیل زدن و پرسیدن سئوالهای کامپیوتری از "منینگ" بوده است. یکی از متخصصین کامپیوتر در "بوستون" به خبرنگاران اطلاع داد که مؤمورین "اف-بی-آی" از او خواستند که در ازای پول نقد به جاسوسی برعلیه "ویکی لیکس" بپردازد. اما او نپذیرفت.

۴- دولت آمریکا درصدد است که دو هزار نفر دیگر به سربازان خود در افغانستان اضافه کند و مجموع نیروهای نظامی (آمریکا و ناتو) در افغانستان را به بیش از ۱۵۰ هزار نفر برساند. آمریکا دولتهای خارج از ناتو (مانند استرالیا) را نیز تحت فشار گذاشته که نیروهای خود در افغانستان را افزایش دهند. در روزهای اخیر نیز ۵۰ هزار نیروهای نظامی آمریکا و ناتو و دولت محلی در حال محاصره کامل قندهار و حمله به آن هستند. قندهار که حدود نیم میلیون نفر جمعیت دارد، در حکومت نظامی به سر می برد. در طول چهار ماه گذشته این شهر پر از نیروهای نظامی شده و همه مناطق شهر با دیوارهای بلند سیمانی و سنگر ها و پایگاه های اشغالگران پوشیده شده و روزانه هزاران نفر توسط سربازان خارجی در خیابانها مورد بازرسی و یا بازجویی قرار می گیرند و برای هزاران نفر کارت شناسایی جدید صادر شده است.

اعتراض به دعوت پاسدار اکبر گنجی به اطریش!

اخیرا برخی از محافل به اصطلاح فرهنگی وین که مدتهاست برای مقابله با فعالیت های سیاسی و ضد رژیم نیروهای انقلابی بر طبل کار صرفا فرهنگی می کوبیدند با فراموش کردن همه ادعا های قبلی خود در زمینه عدم دخالت در سیاست، در حرکتی کاملا سیاسی اما بر ضد منافع مردم ستمدیده ایران، پاسدار سابق، اکبر گنجی را به وین دعوت کرده بودند تا برای آن ها اندر "ضرورت گف و گو پیرامون گذشته" که منظور همان تاریخ مملو از جنایت جمهوری اسلامی است، سخنرانی نماید. این سخنرانی در روز جمعه ۱۰ سپتامبر در یکی از سالن های دانشگاه وین برگزار گردید. در جهت افشای چهره ضد مردمی اکبر گنجی، پاسداری که هنوز هم پس از سال ها اقامت در خارج از کشور حاضر نیست واقعیت همکاری های خود با سپاه پاسداران را بازگو و این گذشته ننکین را محکوم نماید ولی در عوض برای تقویت ماشین سرکوب جمهوری اسلامی همچنان به تحریف تاریخ سراسر جنایت جمهوری اسلامی می پردازد، فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در وین مبادرت به برگزاری یک آکسیون اعتراضی در مقابل محل برگزاری این جلسه نموده و با پخش مطالبی که ماهیت این پاسدار سابق و سیاست های ضد مردمی کنونی وی را افشاء می نماید، به روشننگری پرداختند. در نوشته های پخش شده در محل آکسیون، بطور مشخص ضمن اشاره به گوشه ای از جنایات و خدمات گنجی به نظام جمهوری اسلامی، فریبکاری های او در جریان خیزش ضد حکومتی یکسال اخیر نیز مورد اشاره قرار گرفته و ادعاهای "آزادبخوانه" این مهره ارتجاعی و سرکوبگر افشا شده بود.

نوشته های مزبور در حالی که حدود ۶۰ تا ۷۰ نفر از ایرانیان ساکن وین جهت شرکت در این مراسم به سالن مزبور آمدند در اختیار این تعداد گذاشته شد. جالب است که برخی از کسانی که برای شرکت در این جلسه آمده بودند پس از مطالعه مطالبی که توزیع می شد ضمن موافقت با مواضع اتخاذ شده در آن ها می گفتند که ما هم همین سنوالات را داریم و اگر فرصت دهند آن ها را مطرح خواهیم کرد.

در شرایطی که یکی از وظایف نیرو های انقلابی در خارج از کشور افشاء تبلیغات و فریبکاری های مهره های هنوز تا مغز استخوان وابسته به نظام ظالمانه حاکم می باشد، این حرکت افشاگرانه در حد خود گامی بود در این راستا که امیدواریم با همکاری همه نیروهای مبارز هر روز گسترش بیشتری یابد.

مرگ بر پاسداران و همه نیروهای مسلح رژیم جمهوری اسلامی!

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - وین



گزارشی از تظاهرات علیه

احمدی نژاد از صفحه ۲۰

در طول این هشت ساعت تظاهرات ایستاده ، پلیس نیویورک که از استقبال مردم و حتی افراد یونیفورم پوش خود که مدت ها با ناباوری به تماشای بتر های بزرگی که حاوی عکس های رنگی از جنایات بی شمار سی و یک سال رژیم منغور جمهوری اسلامی بود ، می ایستادند به خشم آمده بود و به انواع و اقسام حيله های مختلف و با بهانه های مضحک و یا با توسل به قوانین غیر متعارف ، برای رفقاً ایجاد مزاحمت میکرد تا از شدت تاثیر گزارى جو مبارزاتی ایجاد شده توسط رفقاً در مقایسه با گروه ها و نیرو های دیگر ایرانی که با رقص و موسیقی و یا تکان دادن پرچم های کوچک کاغذی سه رنگ که در دست داشتند به تظاهرات خود ادامه میدادند ، کم کرده باشد.

در ابتدای شروع آکسیون ، بعد از برپائی بتر ها ، پلیس ها به جمع آوری لوله های پارک پلاستیکی بتر ها پرداختند. بعد از آن که بتر ها را با نخ به میله های آهنی بستیم ، پلیس با تیغ به بریدن نخ های بتر ها پرداخت و در اعتراض رفقاً اظهار داشت که محل تظاهرات جزو پارک محسوب میشود و استفاده از نخ برای گره زدن بتر ها به میله های غیر قانونی است. این موضوع چندین بار تکرار شد. هر بار بعد از تذکر پلیس ، نخ های بتر ها پاره و بتر های بزرگ و سنگین پائین آورده میشدند و بعد از خروج آن ها از محوطه تظاهرات ، دوباره بتر ها با سرعت و با پشتکاری و همکاری رفقاً بالا برده میشدند. یک بار هم هنگام پخش سرود ها و آهنگ های رزمی انقلابی ، پلیس به بهانه اتمام وقت "دو ساعت مجوز" برای استفاده از بلندگو های دستی ، به یکی از رفقاً اخطار داد تا دیگر از بلندگوی خود استفاده نکند که رفقاً با قرار دادن دست های خود بدور دهان ، با فریاد به همه حاضرین اعلام کرد که ما خواهان سرنگونی رژیم منغور جمهوری اسلامی هستیم و پلیس اجازه استفاده از بلندگوی دستی به ما نمیدهد. با وجود اخطار مکرر رؤسای پلیس و التیماتوم آن ها در رابطه با دستگیری رفقاً ، همه رفقاً بر حق خود در نصب بتر های شان و استفاده از بلندگو ، پافشاری میکردند و در اولین فرصت ، بعد از خروج رؤسای پلیس از محوطه تظاهرات ، شعار های رسای خود را بر علیه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی از بلندگو ها از سر می گرفتند.

رفقاً با سر دادن شعار هائی چون "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" ، "جمهوری اسلامی ، رژیم ارتجاعی ، مرگت فرا رسیده" و "خمینی ، خامنه ای ، رفسنجانی ، خاتمی ، موسوی ، احمدی نژاد ، ننگ به بیرنگتان ، خون جوانان ما ، میچکد از چنگتان" هم صدای کارگران و زحمتکشان دردمند ایران را پژواک می دادند و هم این که بار دیگر بر ضرورت سرنگونی کلیت جمهوری

اسلامی جهت رسیدن مردم ما به آزادی تاکید می نمودند.

در جریان این حرکت ، خبرگزاری های زیادی با رفقاً مصاحبه کردند. در یکی از این مصاحبه ها یک گزارشگر ایرانی با اشاره به ادعای احمدی نژاد میی بر دروغ بودن حکم سنگسار سکینه آشتیانی ، جویای نظر سازمان در این مورد شد که رفقاً در جواب توضیح داد: "فریبکاری ، دروغ و ریا جزء ذاتی رژیم جمهوری اسلامی است. بنابراین امر غیر منتظره ای نیست که احمدی نژاد در آستانه سفر خود به نیویورک ، صدور حکم سنگسار شدن سکینه را مزورانه انکار کرد. چرا که هدف جمهوری اسلامی همچون سی و یک سال گذشته فریب افکار عمومی و جلب نظر آن ها بسوی سیاست های ضد مردمی خودش می باشد." سپس توضیح داده شد که آن چه اهمیت دارد این واقعیت است که افکار عمومی باید متوجه شود که سکینه که حالا نامش به دلیل مصالح دولت های غربی در رسانه ها برجسته شده است فقط یکی از قربانیان نظام زن ستیز جمهوری اسلامی است. در حقیقت ۲۱ سال است که جمهوری اسلامی زنان ایران را مورد انواع و اقسام ستم ها قرار داده و میدهد. سپس به خبرنگار مزبور توضیح داده شد اگر واقعا میخواهیم به سنگسار و اعدام پایان دهیم پس باید به نابودی کامل رژیم برخیزیم و راهی را دنبال کنیم که برای همیشه سایه منحوس زندان و شکنجه و سنگسار و اعدام را از سر کشورمان محو نماید.

خبرنگار دیگری از یکی از روزنامه های تیراژ رومانی با یکی از رفقاً در رابطه با چگونگی رابطه ایران و آمریکا و این که عده ای احمدی نژاد را ضد آمریکایی مبینند ، سؤال کرد که رفقاً هم در جواب ، تئیدگی روابط ایران و آمریکا و چگونگی حمایت امپریالیست ها از جمهوری اسلامی را توضیح داد و با ارائه فاکت های گوناگون نشان داد که جمهوری اسلامی تا مغز استخوان وابسته به سرمایه داری انحصاری جهانی است و چنین تبلیغاتی از اساس بی پایه است.

در جریان این حرکت مبارزاتی از طریق میز کتاب برپا شده ، صدها نشریه پیام فدایی و ۱۹ بهمن و تعداد زیادی از کتاب های

منتشر شده چریکهای فدائی خلق در میان مردم پخش شد و مردم با کمک های مالی خود حمایت شان را از تشکیلات نشان میدادند. امری که گستردگی حمایت عمومی از حرکت رفقاً ما و مواضع انقلابی و مردمی چریکهای فدائی خلق را منعکس می کرد. در این تظاهرات تقریباً همه نشریات و کتاب های ارائه شده در میز کتاب فروخته شد. به کسانی هم که به دنبال کتاب های خاصی که تمام شده بودند میگشتند گفته شد که آن کتاب ها را میتوانند از طریق سایت چریکهای فدائی خلق ایران (سپاهکل) در اینترنت تهیه کنند.

در بخشی از این حرکت موفق مبارزاتی جمعی از بومیان شیلی که در اعتراض به سیاست های تبعیض آمیز دولت شیلی در مقابل سازمان ملل گرد آمده بودند ، به جمع ما پیوستند و با این کار خود شور و هیجان زیادی در بین رفقاً به وجود آوردند. رفقاً هم با سر دادن شعار از حضور آن ها استقبال نمودند و شعار "مردم متحد شده ، هرگز شکست نخواهند خورد" را به زبان انگلیسی در کنار آن ها تکرار میکردند.

از نکات دیگر در این تظاهرات عدم مشاهده حتی یک عکس در جانب داری از موسوی جنایتکار بود. به واقع در این تظاهرات هیچ اثری از جریانات مدعی طرفدار موسوی به چشم نمی خورد. عکس هائی هم که از موسوی وجود داشتند همه در بتر های فعالین چریکهای فدائی خلق بودند که نقش موسوی به عنوان نخست وزیر جنایتکار را در کشتار های دهه ۶۰ نشان میداد. این تظاهرات ایستاده با موفقیت و در محیط گرم دوستانه ای در حدود ساعت شش بعد از ظهر به پایان رسید.

بعد از ترک محل تظاهرات ، به طرف هتلی که احمدی نژاد مزدور در آن جا اقامت داشت حرکت کردیم. این عنصر جنایتکار در یکی از گرانترین هتل های نیویورک (هتل هیلتون) با خرج هزینه های سنگین ، تعدادی از مفتخوران خود فروخته ایرانی ساکن در خارج از کشور را به دور خود جمع کرده بود. فضای محوطه اطراف هتل به شکل غیر قابل تصویری پلیسی و تحت کنترل بود. صدها پلیس در جلوی خیابان ورودی هتل مستقر شده بودند و با پارک

کمک مالی

استرالیا

رفیق صمد بهرنگی ۲۰۰ دلار استرالیا

آمریکا

نیویورک

کمک مالی و میز کتاب در تظاهرات در

مقابل سازمان ملل ۴۳۰ دلار

رفیق محمد حرمتی پور ۱۵۰ دلار

رفیق نسترن آل آقا ۱۰۰ دلار

انگلستان

رفیق همایون کتیرابی ۵۰ پوند

رفیق احمد خرم آبادی ۶۰ پوند

رفیق هوشنگ تره گل ۱۰ پوند

رفیق ناصر کریمی ۱۰ پوند

رفیق حسین کریمی ۱۰ پوند

رفیق بهرام ظاهر زاده ۱۰ پوند

رفیق ناصر مدنی ۱۰ پوند

هلند

کمک مالی و میز کتاب در آمستردام

۳۲ یورو

گزارشی از تظاهرات علیه حضور احمدی نژاد در نیویورک!



در روز پنجشنبه ۲۳ سپتامبر ، با فراخوان های نیرو های سیاسی مختلف در اعتراض به حضور احمدی نژاد این مهره منفور رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در مجمع عمومی سازمان ملل ، تظاهرات عظیمی در مقابل ساختمان سازمان ملل در نیویورک صورت گرفت. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در آمریکا و کانادا با انتشار فراخوانی ، یکی از سازمان دهندگان این حرکت اعتراضی بودند که از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر ادامه داشت. علیرغم دوری راه ، رفقای بسیاری از اقصی نقاط کانادا و آمریکا به نیویورک آمده و در کنار رفقای مبارزی که در این شهر زندگی میکنند در این آکسیون شرکت نمودند و با تلاش های بی وقفه خود باعث هر چه پر بارتر شدن این حرکت موفق مبارزاتی گردیدند. حرکتی که در افشای چهره ضد خلقی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و حمایت از مبارزات مردم ایران شکل گرفته بود و همه در تلاش بودند تا صدای مردم آزادیخواه ایران را هر چه وسیع تر به گوش جهانیان برسانند.

طبق معمول همیشگی ، پلیس نیویورک محوطه مشخصی در مقابل سازمان ملل را با کشیدن میله های آهنی برای برگزاری این تظاهرات اختصاص داده بود. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران ، به همراه سایر رفقای مبارز و رادیکال ، در قسمت ورودی این محوطه با نصب شعار ها و بنرهای بزرگ و چشم گیری ، فضای مبارزاتی رزمنده ای را بوجود آورده بودند. پخش سرودهای انقلابی و بنرهایی که صحنه های مختلفی از جنایات رژیم را به نمایش می گذاشت و ادعاهای فریبکارانه سردمداران جمهوری اسلامی را افشاء می نمود ، فضای بسیار پر شور مبارزاتی ای را سبب شده بود. همچنین میز کتاب سازمان ، محلی شده بود برای جلب ایرانیانی که برای شرکت در تظاهرات به آن جا آمده بودند و با علاقه بسیاری به بحث و گفتگو پیرامون مسائل سیاسی و تحلیل های انقلابی ارائه شده در کتاب های چریکهای فدایی خلق ایران می پرداختند.

صفحه ۱۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!